

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

امین بنانی

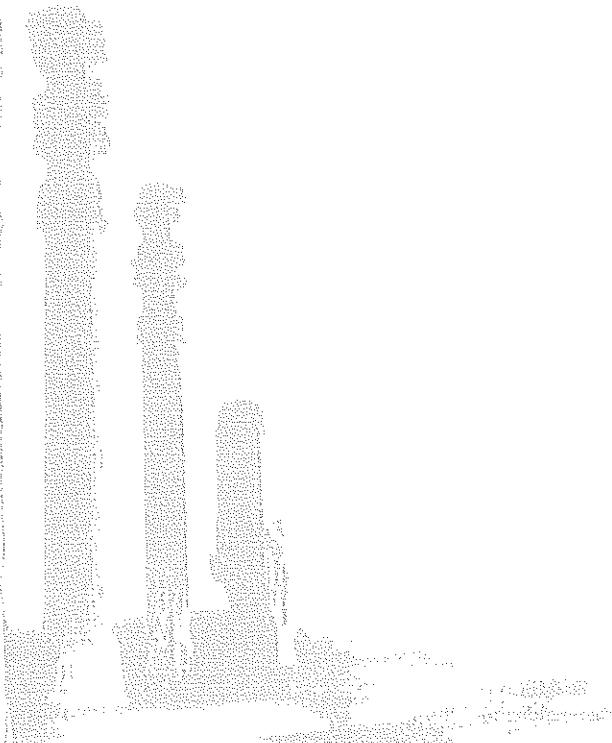
بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

برنامه تاریخ شفاهی

صاحبہ شوندہ : آقای دکتر امین بنانی

صاحبہ کنندہ : خانم فرزانه میلانی

دوم ماه مه ۱۹۸۴



خلاصه مندرجات مصاحب آقای امین بنانی

صفحه

- سوابق خانوادگی ، خاطرات مدرسه، تربیت و تحصیلات بهائی ، بسته شدن
مدارس بهائی توسط دولت ، اولین خاطره مظورات یک بهائی .
۲ - ۱
- سوابق خانوادگی ، خاطره تحصیلات در مدرسه زرتشتی ، بیزرنگ
شدن در محیط بهائی ، بحث درباره مذهب در سیستم تحصیلاتی وقت .
۴ - ۲
- برخورد مذاهب در کلاس درس ، مشکلات یک نوجوان بهائی و تأثیرات
روانی آن ، تعلیم و تربیت بهائی و تکیه آن بدون مسئله امتیاز .
۷ - ۵
- اخلاق بهائی و تعلیم آن به بجهه های بهائی ، پاسخی به کسری و نظریات
او درباره پیدایش بهائیت .
۹ - ۷
- خاطرات سفری در کودکی به قم و مسافرت های دیگر به دورایران ،
نظریات درباره روابط بهائیان و احساس بهائی ها در ایران .
۱۰ - ۹
- نظر بهائیان درباره تکیه ، مشکلات ابراز مذهب بهائی در
ایران ، روابط داخلی بهائیان .
۱۱ - ۱۰
- نظر بهائیان درباره پیوستن مذاهب و نقض این نظریه در زندگی
هر روزی بهائیان .
۱۲
- گورستان بهائیان .
۱۳ - ۱۴
- تصمیم به ترک ایران و رفتن مصاحب شونده به امریکا . اولین
برخورد با نزد پرستی در امریکا . درباره تعصباً مذهبی ایرانیان
بخوص بر علیه مذهب بهائی .
۱۸ - ۱۴
- معنی بهائیت از نظر مذهب شیعه . نظر مصاحب شونده درباره بهائیت
بعنوان مذهبی جهانی .
۱۹ - ۱۸

۲۰ - ۱۹

آمار جمعیت و اجتماعات بهائیان ایران .

۲۳ - ۲۱

تا^۱ ثیرا احتمالی برنامه^۲ ضد بهائی جمهوری اسلامی بر محافل و مذهب
بهائی .

۲۴ - ۲۳

شرح حال قرۃ العین ، مبنای بهائیت ، نظریه^۳ کسری درباره^۴ پیدایش
بهائیت .

۲۶ - ۲۵

فقدان مباحثه بین تشیع و بهائیت ؟ درباره^۵ بهائی شدن تعدادی
از علماء شیعه .

۲۶

خصوصیات اصلی بهائیت .

۲۷

آینده بهائیت در ایران .

۲۸ - ۲۷

اشرات پیام نوروزی شهردار لوس انجلس ، بردلی ، به بهائیان .

۳۲ - ۲۹

محافل بهائیان و سازمان اجتماعی مذهب بهائی . انتخابات محافل و
ضیافت‌های اجتماعی - سیاسی بهائیان .

۳۴ - ۳۲

بحث درباره^۶ خاطرات پرنس دولگوراکی .

۳۵ - ۳۴

درباره تهمت همکاری بهائیان با خارجیان و فعالیت‌های جاسوسی
مذهب بهائی .

۳۷ - ۳۵

درباره فعالیت‌های سیاسی بهائیان در دوره^۷ پهلوی . نظری درباره^۸
رابطه^۹ هویدا ، نصیری ، روحانی ، پارسا ، ثابتی و راسخ با مذهب
بهائی .

۲۸

درباره^{۱۰} تهمت "اشتراک زنها در بهائیت" ، قرۃ العین و ماجراجای
بدشت .

سؤال : اگر موافق باشید با شرح حالتان شروع کنید

آقای دکتر بنانی : حرفی ندارم ، من متولد سال ۱۳۰۵ هستم در تهران . پس بر اول خانواده ، بعد از من هم پنج نفر دیگر خواهر و برادر بودیم که چهار نفرشان مانده اند . در اوائل ، یعنی دوره کودکستان را من در کودکستان تربیت رفتیم . یک کودکستانی بودرسمی ولی متعلق به بهائی ها و هر چند تعداد بچه هایی که در این کودکستان بودند اکثریت آنها بهائی بودند ولی همه بهائی نبودند ، و در این کودکستان خانواده های غیربهائی هم بچه هایشان را میفرستادند . بعد سن مدرسه رفتن که شد ، من رفتم به مدرسه تربیت ، پسراوه ، که یک مدرسه متعلق به بهائیها بود و از کلاس تهیه تا کلاس دوازده ، کلاس داشت ولی اینجا دیگر اکثریت دانشجوها بهائی نبودند ، این یکی از بهترین مدارس ایران در آن موقع شناخته میشد و خیلی از خانواده های تهران ترجیح میدادند که بچه هایشان را باین مدرسه بفرستند با وجود اینکه نه بهائی بودند و نه علاقه با مر بهائی داشتند . من تقریبا " یک سال و دو سه ماه باین مدرسه تربیت رفتم . مدرسه تربیت هم خاطره اش خیلی جالب است ، در خیابان کاخ درست آن طرف خیابان از قصر رضا شاه بود و یک قسمتی بود از ملکهای شاهزاده فرمانفرما که بهائی ها خریده بودند و مدرسه درست کرده بودند . جای خیلی با صفاتی بود ، درخت های کاج و افافی در اطراف آن بود و صبحهای توی این مدرسه می آمدیم ، قبل از سر کلاس رفتن ، بچه ها همه صفحه بستند از کلاس تهیه تا کلاس دوازده . هر کدام در یک زاویه در این دور حیاط صفحه بستند و یکنفر از جوانهای خوش صدا میرفت و سطح حیاط می ایستاد و یک مناجات میخواست ، یک مناجات بهائی بدون هیچ خصوصیت بهائی ، یک مناجاتی برای تعلیم و تربیت اطفال و خواست هدایت از خدا و این بچه ها ، همانطور که گفتیم اکثریتشان غیر بهائی یعنی مسلمان بودند که با کمال ادب می ایستادند و مناجات را گوش میکردند و بعد همه میرفتیم در کلاس . کلاس اول که بودم ، در پائیز همان سال یعنی در آذرماه سال تحصیلی خوب یاد می آید که یک شب در خانه نشسته بودم و داشتم مشق های فردا را مینوشتم و همیشه با یک مقدار دلهره و حالت بچگی که زودتر تمام بشود و بعد برویم سر بازی و مشغول بشویم و روز پیش از آن روز تعطیل بود یعنی یک روزی بود که یک روز تعطیل مذهبی بهائی بود ، روز گویا شهادت حضرت باب بود که حالا درست یاد نیست به هر صورت یکی از این روزهای تعطیلی بود که مدرسه بسته بود مطابق رسوم بهائی ها که در روزهای مقدس کار نمیکردند ، مدرسه هم بسته بود و من خوب یاد هست که کارها و مشقها را گذاشته بودم و روز تعطیل هم کار نکرده بودم و حالا آن شب آخر برای فردا صبح مشق می نوشتیم که ملتافت شدم پدر و مادر و دای و چند نفر از نزدیکان من با هم دارند صعبت میکنند ،

جدی و بیوش یواش آمدند و بمن گفتند : مشقت را تمام کردی ، گفتم دارم تمام میکنم ، گفتند : حالا زود تماش بکن ولی فردا دیگر مدرسه خبری نیست ، گفتم چطور شده ، گفتند مدرسه فعلاً" بسته شده و از قرار معلوم این روزی بود که آقای علی اصغر حکمت وزیر معارف وقت تصمیم گرفته بود که چون روز تعطیل بهائی ، روز تعطیل رسمی کشوری نیست ، این مدرسه به مجازات عمل خلافی که کرده باید بسته بشود . البته این تنها مدرسه بهائی نبود ، چونکه همان سرچهار راه امیریه ، مدرسه تربیت دخترانه هم بود و در شهرهای مختلف ، قزوین ، همدان ، کاشان و خیلی از شهرهای ایران هم مدارس بهائی به اسم های مختلف بود و تمام اینها در آنروز که در آذرماه ۱۳۱۳ شمسی بود بستند و این اول باری بود که برای من یعنی برای یک بچه ، جویمه بهائی بودن این نوع بروز کرد ، که ما یک کاری کردیم بخيال خودمان فقط احترام به معتقدات و اینها بود ولی این یک جنایتی شناخته شد که بازاء آن مدرسه را بستند و سبب بلا تکلیفی ما شد تا یک مد تی . پدر و مادرها نمیدانستند که این بستن حالا موقتی است ، و یا یک روزی دوباره مدرسه باز میشود ، ولی نتیجه اش این شد که چند هفته بی مدرسه ماندیم والبته در آن عوالم بچگانه خیلی هم از این موضوع ناراضی نبودیم با همه بچه ها . ولی بعد باقی آنسال تحصیلی را ، یک معلم سرخانه آوردند ، یکی از همان معلم های مدرسه تربیت که داشتیم ، می‌آمد و درس می داد ، و این گذشت تا اول سال تحصیلی بعدکه مرا با یک عدد از دوستهای نزدیک برداشتند و گذاشتند بمدرسه جمشید جم که مدرسه زردهشتیان بود و باز یکی از مدرسه های خوب تهران شناخته میشد .

سوال : پس مدرسه بهائی ها را بالکل بستند .

آقای دکتر بنانی : بله بستند که دیگر هیچ باز نشد

سوال : اینطور که معلوم است شما درخانواده بهائی بدنبال آمده اید و این انتخاب خودتان نبوده است .

آقای دکتر بنانی : در آن سن های جوانی ، بله

سوال : ممکن است بگوئید چطور شروع کردید

آقای دکتر بنانی : خانواده ما ، از طرف مادر بر میگردد بهمان اول تاریخ بایت ،

یعنی پدر بزرگ مادر بزرگ من ، از طرف مادری ، یعنی من میشوم نسل پنجم ، او یک آدمی بوده با اسم حاج محمد رضا اصفهانی ، معروف به ، جواہری ، که او در همان سال اول اظهار امر حضرت باب ، سال ۱۲۶۰ قمری ، که میشود ۱۸۴۴ مسیحی به یک ترتیبی که جالب است ، و در تاریخ ، این امر نظائرش خیلی دیده میشود ، "اصولا" برای کسی که تحقیق کرده باشد در زمینه نهضت‌ها برایش این موضوع هیچ تازگی ندارد : او یک خوابی می‌بیند که بموجب این خواب پا میشود و میرود بمکه و حج ، و درست همان حجی بوده که باب با قدوس‌رفته بودند و در آنجا باب را از روی آن خوابی که دیده بوده می‌شناسدو با و ایمان می‌آورد و این شروعش بوده ، با این ترتیب و پدر من خودش بهائی شده ، بنا براین من از یک‌طرف نسل پنجم میشوم و از یک‌طرف نسل دوم .

سوال : اگر ممکن میشود برگردیم به مدرسه جمشید جم وادامه بدھید .

آقای دکتر بنانی : بسیار خوب من حالا سعی میکنم در این خاطرات خودم که با آن چیزی که بیشتر مربوط بهویت بهائی میشود . بیشتر تکیه بکنم . آنوقت این مدرسه جمشید جم توی کلاس‌که مثلًا" سی چهل نفر دانشجو بود که من می‌شناختم ، همیشه ۶ یا ۷ نفر بهائی بودیم ، و ما علاوه بر این همساگردی بودن در مدرسه ، روزهای جمعه هم که تنها روز تعطیل بچه‌ها بود همیشه صبح‌ها یک چیزی داشتیم با اسم درس اخلاق و بیشتر نه تنها این بچه بهائی‌ها که در مدرسه روزانه جمیشد جم با ما همکلاس بودند ، بلکه یک‌عدد دیگری هم از همان ناحیه یعنی از همسایگی‌های اطراف هم می‌آمدند که ما با آنها آشنا بودیم و اینها در حقیقت ردیف اول دوستهای زمان بچگی من بودند . نه با این منظور که میخواهیم بگوییم دوستان من انحصارا" از بین بچه‌های بهائی بود ، بلکه در مدرسه من خیلی با بچه‌های دیگر هم دوست بودم که طبق ذوق و علاقه و شخصیت دوستانم بود ولی همراه آن گروههای با صلح دوستی مدرسه و بچگی ، همیشه این محیط معاشرت و درس اخلاق بچه‌های بهائی هم بود که میشود گفت که تا یک‌اندازه همیشه برای ما احساس یک‌آگاهی زندگی در دو فضا بوجود می‌آورد در ایران . اصولا" هیچ وقت کسی در خانواده ما منع معاشرت با غیربهائی نمیکرد ، ما در خانواده یعنی پدر و مادر ما با دوستان غیر بهائی هم رفت و آمد داشتند ، منتهی همیشه احساس اینکه کسی بهائی هست و کسی نیست بود ، بچه که بودیم یادم می‌آید ، در که میزدند میرفتیم به بینیم که این سلامی است یا الله ابهائی ، بچه کوچک که می‌آمد ومثلا" به کسی که بهائی نبود میگفت الله ابهی ، اغلب طرف بسکوت برگزار میکرد یا بنوعی روتیرش

میکرد و یکطوری ما در بچگی ملتفت میشدیم که یک فضایی هست که با بعضی رویمان باز است والله ابھی میگوئیم و با بعضی ها باید بگوئیم فقط سلام . توی مدرسه جمشید جم در آن زمانها با وجود اینکه مدرسه متعلق به انجمن زرداشتیان ایران بود و آنجا هم اتفاقا " همچوار با ساختمان مدرسه یک معبد زرداشتی هم بود ولی هیچوقت هیچ احساس غریبگی یا احساس اینکه در بین یک عده آدمهای غیری هستیم نمیکردم فقط یادم میآید که پس از چند سال ، آن سالهای اول زمان اوج قدرت رضا شاه بود و تا یک اندازه سیاست‌های ملی یا یکنوع جلوگیری از پدیده های مذهبی در مدرسه که قبل از نسل مخالفی زیاد بود ، ولی خوب یادم میآید که در همان دوره بعلت بعضی کنش و واکنش‌هایی که در مملکت همیشه بود آقای تدبیش وزیر فرهنگ و همراه این وزارت یک مقدار شرعیات و تعلیمات دینی واين صحبت‌ها به مواد درسی ما اضافه شد و آنوقت در مدرسه زرداشتیان ، که زرداشتی یکی از اديان رسمی ایران بود ، توی آن شاگردها ، اکثریت البته مسلمان بودند باز ، زرداشتی بود ، بهائی بود ، ارمنی و بعضی انواع دیگر مسیحی مثل " آسوری هم بود و کلیمی هم بود ، از همه اديان ، چون مدرسه خوبی بود پدر و مادرها بچه هارا میفرستادند و ما بچه ها اغلب میدانستیم که مذاهب چه هست . وقتیکه این دوران اجباری تعلیمات دینی آمد ، چون مدرسه زرداشتی ها بود ، اینها حق اینکه در آن قسمت بچه های زرداشتی را ببرند در یک کلاس مشخصی و با آنها درس اوستا و اصول دینی زرداشتی بدنهند بود ولی برای بقیه اعم از اديان رسمی وغیر رسمی هیچ چیزی بجز قرآن و شرعیات نبود ، منتهی کلیمی ها و ارمنی ها معاف بودند از رفتن بکلاس قرآن ولی برای بهائی ها هیچ چنین حقیقی شناخته نشد و ماقرآن و شرعیات میخواندیم که خیلی هم برایمان تازگی نداشت چون که در کلاس های درس اخلاق هم اغلب آشنازی داشتیم با قرآن و خوب یادم میآید که یک فراش یزدی پیرمردی داشتیم که همیشه زنگ تعلیمات دینی که میشد میآمد دم در و با آن لهجه غلیظ یزدیش میگفت : زرداشتیها اوستا ، مسلمانها قرآن ، ارمنی ها فوتبال ، ما همیشه در آن موقع آرزو میکردیم که ارمنی باشیم .

سوال : تکلیف کلیمی ها چه بود ؟

آقای دکتر بنانی : آنها هم معاف بودند یا لازم نبود که بکلاس شرعیات بیایند یا اگر میخواستند میآمدند و بهمین جهت هم بعضی به کلاس قرآن و شرعیات میآمدند .

سوال : بچه ها از کجا پی بمذهب همدیگر میبرند

آقای دکتر بنانی : خوب این دیگر یک مقداری در برخوردها بود ، نه که همیشه ولی گاه بگاهی این تمسخرهاشی که مثلًا "یکی داد میزد" ; "گیر پدر سوخته میاد . بسوی نون سوخته میاد) یا میگفتند : "ارمنی ، سگ ارمنی . جاروکش جهنمی" اینطوری و این بازیها بود . یک ارمنی را خوب یاد می‌آید که یکروز خواست مقابله بمثل بکند و گفت : "مسلمون مثل میمون" این در برخوردهای اینطور ناخوشایند پیش می‌آمد . ولی کمتر به دادوفریاد میکشید ولی بعدها که بمدرسه متوسطه من رسیدم یعنی از فیروز بهرام آنزمان رفتم به دبیرستان البرز در شمال شهر چون آنزمان خیلی ساختمان نبود در آن قسمت شمال شهر خیابان شاهزاده ، و دور و برش هم آنقدرها ساختمان نبود و در همان همسایگی دبیرستان البرز ، حضیره القدس بهائی تهران بود که یک ساختمان نسبتاً "بزرگ و با ابهتی بود ، خوب یاد می‌آید که بعضی از بچه‌ها ، این همیشه از حیاط دبیرستان البرز پیدا بود ، خوب یاد می‌آید که بعضی از بچه‌ها ، آن شرورها که ضعیف‌کش بودند و اذیت میکردند ، هر چند وقتی پشتاش را میکردند به این ساختمان و یک مزخرفاتی از دهنشان در می‌آمد که این حالات بود که ما هرچه بزرگ‌تر میشدیم در دنیا کتر بود و مخصوصاً "چون آن موقع با این نتیجه رسیده بودیم در نتیجه تمام تلفین‌ها و این نوع رفتاری که در درس اخلاق بما یاد میدادند که : ما حق مقابله بمثل با اینها نداریم و اگر بدی می‌بینیم باید بخوبی با آنها رفتار کیم . البته برای یک بچه خیلی سخت است ، مخصوصاً وقتی که آدم به حیثیت و غیرتش بر میخورد و یک کسی که اینطور با تقدیش آدم با و نگاه کرده ولی می‌بیند که اینطور رکیک نسبت با و رفتار میکند . اصلاً "تصور اینکه مثلًا" ما بمقدسات اسلام و یا به پیغمبر اسلام اهانت بکنیم ، برای ما امکان نداشت ، اینست که این تلخی‌ها بود اما اینها بعنوان یک اتفاقات گاه بگاه بود نه اینکه دائم این حالت اضداد باشد ، فقط همین که گفتم ، از آن بچگی این احساس اینکه یک مرزی مارا از غیر بهائی‌ها جدا میکند و آنطور آزادانه در باره دیانت‌خودمان و درباره اعتقادات خودمان ما نمیتوانیم حرف بزنیم وقتی بزرگ‌هم میشدیم با تغییر اوضاع سیاسی در ایران طوری شد که بعضی وقتها بعضی از معلم‌ها هم برای شیرینکاری یک اذیت میکردند یا یک نوعی گاهی مارا میخواستند بجزانند یا خجالت بدهند . اینها خاطرات بچگی است .

سؤال : فکر میکنید که زندگی در محیطی که لااقل دو فضای بود و یکی از آنها هم مسلمان " گاهی متعارض بود ، عوارض روحی هم همراه داشت ؟

آقای دکتر بنانی : در مورد این سوال ، من فقط با آگاهی سالهای بعدی زندگانیم

میتوانم جواب منظور شمارا بدهم : گمان نکنم هم هیچ اثر عمیق منفی گذاشته است . من در زندگی خودم و در لذت بردن از زندگی و رفت و آمد با دوستان و آشنايان ، من هیچوقت احساس کمبودی نکردم فقط همینقدر که بعضی موقع ها آدم احساس میکرد که آنطور که آدم دلش میخواهد در باره همه چیز خودش صحبت بکند ، مثل اینکه تابستان کجا رفتم ، چطور ماشینی سوار شدم و این صحبت ها ، ولی در مرور اینکه بهائي هم هستم ، و این مطلب را اینقدر هم آزادانه بتوانم صحبت بکنم ، این آزادی هیچوقت نبود یعنی یک چیزهاي را مجبور بودیم در خودمان نگه داریم .

سؤال : بله ، بعد اگر ادامه بدهید ، بعد چه شد

آفای دکتر بنانی : من میخواستم بدانم چقدر تند میخواهیم برویم و رد بشویم و یا چه مقدار میخواهیم شرح بدهیم ؟ بهر حال من در سن هفده سالگی از ایران سفر کردم و بیشتر منظورتان هست که در باره تجربیات آن ۱۷ سال اولی در ایران صحبت کنیم : من یادم میآید که همیشه در مدرسه شاگرد خوبی بودم و این برای من هم اول اسباب تعجب بود ، خوب یادم میآید وقتی که رفتم بمدرسه زردهشتیان سال اول چون تقریبا " سه ربع سال تحصیلی پیش را مدرسه نرفته بودم خیلی نگران بودم که عقب هستم و ممکن است به بچه های دیگر نرسم و آن موقع ها هم سال تحصیلی را به ۳ ثلث تقسیم میکردند و آخر ثلث هم کارنامه میدادند و هیچوقت یادم نمیرود آن تعجب و حیرت عجیبی که بمن دست داد ، آن کارنامه ثلث اول که درآمد من شاگرد اول کلاس شده بودم و بعداز آن تقریبا " این برای من یک چیزی شد که اگر یکدفعه شدم ، دیگر اگر بعدها سعی نکنم که همینطور ادامه بدهم ، اسباب شرمندگی است ، و تا آخرین سالی که من در ایران بودم بدون استثناء همیشه شاگرد اول بودم و این یک مقدار باصطلاح شخصیت و حیثیتی در مدرسه بین اولیاء مدرسه برای من ایجاد میکرد و اینرا احساس میکردم ، مثلا " خوب یادم میآید که گاهی تقدیر هم برای من مینوشتند با کارنامه که میفرستادند ، مثلاک یک نامه برای پدر و مادر برای اینکه مثلا " ما از شما تشکر میکنیم و خیلی قدرتانی میکنیم که کارهای فرزند شما حتما " مرهون تربیت خانوادگی است . بما اینها را خیلی آگاهانه ، در توی خانه هم همیشه میگفتند که بچه بهائي باشد و میگفتند که شما باید بعلت اینکه بهائي هستید ، همیشه مراقب کار و رفتارتان باشید و این خودش همیشه یک حالتی بود که آگاهانه در من بود که بعلت اینکه بهائي هستم باید همینطور سعی کنم و ادامه بدهم . نمیخواهم بگویم که تمام بچه هایی که می شناختم بدون استثناء همینطور بودند ولی یک عدد زیادی را خوب یادم میآید که از دوستان خیلی نزدیک

من بودند وحالا هم که درجا های مختلف دنیا هم کارهای جور وواجور کرده اند، اینها هم همه دانشجوهای خیلی برجسته بودند هرکدام ، دوستان زمان بچگی من که خیلی از آنها همیشه از شاگرد های بهتر کلاس بودند .

سوال : پس قبول دارید براینکه شاید درس خواندن در این سطح عالی یک وسیله برای بهتر بودن بعنوان یک بهائی ، باشد .

آقای دکتر بنانی : حتما " ، حتما " ، این مسئله فکر میکنم بود و یک مقداری هم شاید بعدها بعضی از موقیت هایی که یک عدد از بهائی ها در جامعه ایران بدست آوردن بعلت همین حس امتیازی بود که با استی بدمست بیا ورند ، شاید اساساً برشک و حسد دیگران هم شده باشد و تصور بشود که آنها زدو بند های دارند ، و این مسئله هم استثنایی باز نیست و من فکر میکنم که البته ، این افکار زمان بچگی نیست ، بلکه افکاری است که اگر درنتیجه فکر کردن در آن روال آن دوران نبود ، خیلی غیر طبیعی هم نبود زیرا در خیلی از جامعه ها اقلیت هایی که در یک چنین وضع مشابهی بودند ، همین پدیده ها را داشته اند .

سوال : میخواهید هنوز از خاطرات دوران دبیرستان چیزی بگوئید وحالا بگذرید سوال را یکطور دیگر مطرح بکنم ، فکر میکنم که از گفته های عبدالبهاء است که بهائی را به صفت می شناسند نه با اسم و بخود ونه بجسم ، این صفات را شما در چه می بینید .

آقای دکتر بنانی : یادم می آید که همان کلاس اول درس اخلاق که میرفتیم اول در س اخلاقی که بما میدادند یک مقدار از این احکام و اصول را طبق یک معمول تربیت ایران، حفظ میکردیم ، میگفتند که بهائی یعنی چه ؟ جوابش این بود که بهائی یعنی جامع جمیع صفات انسانی و آنوقت این صفات را که فکر میکنم که هیچکدام مشتازگی نداردو واقعا " پایه اخلاقی است که در هر دین و مذهبی هم اینها دیده میشود مانند دوستی ، صلح ، راستگوئی ، آرامی و اینها بود ، که واقعا " بعنوان صفات انسانی بما یادمیدادند و آنوقت همه اینها همراه با یک کلمات خیلی زیبائی درنوشته های بهاءالله و یا عبدالبهاء هست ، خوب یادم می آید که بچه که بودیم در همین درس اخلاق کلمات مکنونه و حال هارا حفظ میکردیم و این کلمات مکنونه را اگر شما نگاه بکنیدمی بینید که هرکدام عصره حکمت اخلاق انسانی است که به یک زبان بسیار زیبا و قابل فهم ، و برای بچه هم حتی قابل درک گفته شده ، و تمام این مکارم اخلاقی را که مجموعا " با آن میگوئیم انسانیت در بر میگرفته . اینها بود دیگر ، البته در تجربه عملی که

همه فرشته بالدار نبودیم و اغلب در خود خانه ، مثلاً "درخانه خودما مثلاً" چهار پنج تا خواهر و برادر کار بدعوی و کتک کاری میکشید ، با همسایه ها و بچه ها ولی همیشه خوب یادم هست که در مرحله آخر حربه که پدرو مادر بکار میبردند این بود که میگفتند : اینست رفتار بچه بهائی ؟ یعنی این حالتی بود که از هر چیزی بیشتر مارا وادار به تامل میکرد یا احساس شرم برای ما پیش میآورد و مخصوصاً "در روایت با دوستان و همسایگان غیر بهائی که شما مبادا یک کاری بکنید که بگوئید : به بهائی ها هم !! این حالت بود و نمیخواهم بگویم که همیشه موفق بودیم در نگاهداشت حرمت این حالت ولی این آگاهی برما تلقین میشد و برای ما همیشه بود.

سؤال : خیلی جالب است که از نوشته های بهائی بعنوان زیبا یاد کردید در حالی که یکی از عمدۀ ترین انتقاداتی که باین نوشته های بهائی شده دقیقاً همین ناهمگونی زبان و حتی ضعف آن است که از جمله انتقادات کسری و خیلی های دیگر اینست که میگویند این کتابها را بگیرید و بخوانید و به بینید که یک فارسی هم که سلیس و روان و زیبا باشد در آن نیست ، این دوگانگی ارزیابی این کتابها را در چه می بینید.

آقای دکتر بنانی : اولاً" به بینید که تمام آمار بهائی یکدست نیست در بعضی از موارد ممکن است که این انتقاد بجا هم باشد ولی عمومی کردن آن و چسباندن آن بتمام آثار بهائی یا نا آگاهی است و یا بی انصافی ، واين کلمات مکنونه بهترین نقطه شروع میتواند باشد که واقعاً" به یک زبان زیبا و بتمام معنی ، که خود آن زبانی تاثیر آن اصول اخلاقی را در ذهن خواننده و شنونده تاکید میکند . در خیلی از نوشته ها حضرت بهاء اللہ و حضرت عبدالبهاء هم این جنبه واقعاً" زیبائی کلام و لحن آن هست چه در زبان فارسی و چه در زبان عربی واينرا اشخاصی که با صلح اهل بلاغت بودند چه فارسی زبان و چه عربی زبان وقتی به انصاف نگاه کرده اند همه تصدیق کرده اند و مخصوصاً" چون حضرت عبدالبهاء از سن خیلی بچگی در واقع در سرگونی بزرگ شده اند و در ممالک عرب زبان و تسلطان بربان عربی بقدرتی خوب بود که ، برای عربها که همیشه بلاغت زبان یک اهمیت زیادی دارد ، اذعان به بلاغت عبدالبهاء یک مسئله شناخته شده است . بعد حالا بر میگردیم باین زبانی که تا اندازه میشود گفت که در نشریات بهائی ، در این سالهای اخیر معمول شده و تا یک اندازه مثل اینکه یک مجرای جدا از مجرای عادی زبان فارسی است ، که پیش میرفت . این از نظر من ، متسفانه تا یک اندازه صحیح است و علت ش را هم آدم در همان مسائل جامعه شناسی و روانشناسی جامعه ممکن است بتواند آدم پیدا بکند . شاید احساس اینکه مطالب یکنou زبان

خاص خودش را میخواهد و در ذهن سر دبیران مجلات ونوشه های اخیر بوده، واغلب بین آنها هم اشخاص اهل قلم و یا کسی که بعنوان یک نویسنده با ذوقی بشناسیم دیده نمیشود، این از دید من، تا یک اندازه این مسئله است، ولی در اصل یعنی درنوشه های اصل عبدالبهاء و بهاء الله توجه پکنید چه بفارسی و چه بعربی این واضح است که در مقایسه با زبان رایج زمان خودش، نه تنها هیچ دوگانگی نیست بلکه یکنوع فصاحت و یکنوع تعالی هم در آن دیده میشود و مخصوصاً "یک اثری مثل این کلمات مکنونه که به یک سبک ادبی خاص خودش نوشته شده است.

سوال : باز برگردیم بزندگی خودتان که چطور شد تصمیم گرفتید بخارج بیاید یا اگر هنوز خاطراتی از ایران برایتان مانده است بفرمائید .

آقای دکتر بنانی : خاطرات ایران که خیلی زیاد است و بیشترین خاطرات زندگی من، با وجود اینکه الان چهل سال است که از ایران بیرون بوده ام ، زن من ، بمن میگوید مثل اینکه قسمت عمده زندگی تو همان هفده سال اول بوده و تا یک اندازه هم میشود گفت که این درست است . باز دوباره در رابطه با آن هویت بهائی یک مقدار باز یاد میآید که یک سالی در همان سال ۱۳۱۷ و یا ۱۸ شمسی در همان اوج دولت رضا شاه در یک سال و در روزی که روز شهادت حضرت اعلی بود ، بحساب قمری روز بیستم شعبان میشود ، یکی از دوستان ما گفت بد نیست که برای امروز ما برویم به قم و یک دیدار از قبر منوچهر خان معتمدالدوله بکنیم . منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان بوده در آن زمان و حضرت اعلی را یک چهارماهی در منزل خودش در اصفهان نگاهداشته است .

سوال : چهار ماه یا شش ماه

آقای دکتر بنانی : بله شش ماه ، یک مدتی نگهداشته و گویا باطنها" اعتقادی هم به حضرت اعلی پیدا کرده بود ، خلاصه منظور این بود که تصمیم گرفتیم برویم آنجا به زیارت قبر منوچهر خان معتمدالدوله . سوار ترن شدیم و رفتیم بقم واين اولين بار بود برای من که وارد آن محیط خیلی یکدست و یکپارچه آخوندی قم میشدم و ما که بعنوان زیارت میرفتیم چقدر باید احتیاط بکنیم که آهسته آهسته و پاورچین طوری که با صلاح جلب توجه این طلبه هارا نکند و سرو صدای نشود ، آنروز من بچه ده دوازده ساله بیشتر نبودم و احساس اینکه پادر یک محیط بسیار خطرناکی گذاشته ام که اگر مثلًا" یک پا از پا خطا بروم و صحبتی بشود ممکن است مثلًا" بریزند و ما را

تکه و پاره کنند ، این احساس را هنوز بخاطر دارم . بعدها هم در وقایع بعد از انقلاب اسلامی ریختند و آن مقبره متوجه رخان معتمدالدوله را خراب کردند و از بین بردنند ، حالا به چه دلیلی خدا میداند !! این هم یکی از خاطرات من ، باز هم یادم می‌آید که سفر میکردیم گاه بگاهی در ایران ، پدرم کارش تجارت بود و در بعضی از شهرهای ایران شعبه تجارتخانه داشت مثل قزوین ، رشت ، کرمانشاه ، اصفهان و شیراز که در اینجاها شعبه داشت و میرفت و بعضی وقت‌ها هم یا همه خانواده یا من با صلطاح فرزند ارشد ، با او میرفتم ، خارج شدن از شهر تهران و از محیط خانواده خودمان ، درست همیشه بمنزله گشتن در فضاهای بهائی دیگر ، در شهرهای دیگر بود . هرجا که میرفتیم ، آن موقع که هتل و مهمانخانه و از این خبرها که نبود تا آنطور آدم راحت بتواند باشد و همیشه منزل دوستان بودیم و اینها همه بدون استثناء بهائی‌های این شهرها بودند که ما مثل اینکه خانه عمومی یا دایی یا عمه خودمان رفته ایم ، یعنی همیشه احساس میکردیم که یک خانواده وسیع‌تری است که ما داریم واقعاً " رفتارشان همان رفتار خانوادگی بود ، و آنجاها هم که اغلب سفر میکردیم احیاناً " یک مقدار جا بهائی بود که در تاریخ امر بهائی اهمیتی داشت مثلاً " منزل حجت در زنجان و یا منزل سمندر در قزوین . اینها اشخاصی بودند که ما میرفتیم برای دیدن ، منظور اینست که همه اینها موید و موکد این احساس بهائی بودند را برای ما داشت و هیچ وقت یک مسئله حاشیه در زندگی ما نبود ، همیشه مسئله در اصل و متن بود .

سوهال : دو سوهال دارم : اولاً " آیا بهائی‌ها اعتقاد به تقیه دارند و این عمدتاً " در رابطه با آن سفرت‌ان بقم است ، که می‌باشی سعی میکردید که خیلی آهسته بروید و آهسته بیایید ، و شاید به یک نحوی بشود گفت که این‌هم یک نوعی از تقیه است بهر صورت ؟

آقای دکتر بنانی : از لحاظ اصولی حضرت بهاء اللہ تقیه را منع کرده اندیشیدم یعنی این کاری بود که در مذهب شیعه مجاز و مختار بود و در امر بهائی ممنوع بود ، بنابراین اگر ما تقیه را با آن صورت اصلاحیش بشناسیم که اگر از شما پرسیدند که دین شما چیست ؟ شما دروغ نمیگوئید ، این وظیفه هر بهائی هست ، ولی در آن محیط و مثلاً " در آن محیط قم ، هنوز کسی از مان پرسیده ، ما خودمان بیا ایم و نوعی اسباب خطر برای خودمان بوجود بیاوریم ، این بنتظر ما تقیه نبود و بی حکمتی بود ، بنابراین یک نوع حکمتی ، یک نوع مراعاتی ، و یک نوع احتیاطی همیشه بود و اتفاقاً " یک مسئله جالبی هست که در طول این سال‌ها که مخصوصاً " من یادم می‌آید همیشه وقتی که صحبت میشد با

بعضی از اولیاء امور مثلاً در ادارات ورقه میفرستادند که همه امضاء کنند، و در آن مذهب هم مثلاً نوشته شده بود ، بهائی ها مینوشتند : " بهائی " و این برای آنها اشکالاتی بوجود میآورد و اولیاء امور که میخواستند خیلی با صلح خودشان بزرگواری بکنند و انصاف بخرج بدنه میگفتند که : چرا شما مجبورید تظاهر بکنید و بنویسید که بهائی هستید ، و این را بعنوان تظاهر تلقی میکردند یعنی بهائی که اصرار میکرد که بنویسد بهائی ، اینرا بعنوان تظاهر از او می پذیرفتند.

سوال : البته از آنها تعجب هم نیست چون آنها کسانی هستند که به تقیه ایمان دارند و باید آنرا رعایت کنند.

آقای دکتر بنانی : منظورم اینست که تفاوت بین تظاهر و تقیه و حکمت چه هست ، چون بهائی اگر واقعاً معتقد است و روبرو بشود باکسی که صریحاً از او بپرسد که بهائی هستی یا نه ، هرچقدر هم که بقیمتگرانی برایش تمام بشود ، این جواب را براستی باید بگوید ، ولی بندۀ اگر در یک موردی عمل " و عمداً " یک مخاطره را برایم پیش بیاورند ، من به پای خودم هیچ لازم نیست که بروم و خودم را

سوال : سوال دیگری که داشتم راجع به سفرها یتان است که از قرار معلوم همبستگی شما عمدتاً " یا بهائی های شهرهای دیگر بود ، البته قاعده‌تا " شما دوستهای مسلمان دیگری هم در این شهرها داشتید ، آیا این با این علت بود که اینها پذیرای شما نبودند ، یا شما ترجیح میدادید که

آقای دکتر بنانی : نه ، گمان نمیکنم که اینطور بود ، و این یک امر طبیعی بود ، درست وضع و حالت خانوادگی بود و من فکر میکنم که اگر انصافاً " ما تاریخ اسلام را هم نگاه بکنیم یک ادواری بود که برای مسلمانها هم که از تقاطع مختلف عالم میرفتند مثلاً " به حج ، هرجا که میرفتند احساس میکردند که در یک محیط خودی هستند ، این موقعی است ، که این تمایلات و این هم بستگی ها که واقعاً " بزرگ کردن زنجیره خانواده بشری است ، این تمایلات هم برای مازنده است . (پایان نوار یک)

شروع نوار ۱ ب

سوال : در شعارهای بهائی ها مثل اینکه گفته میشود که مرزاها و جدائی ها باید برداشته بشود . وحالا من یک تضادی می بینم بین آن گفته و این عملکرد ، عقیده شما

راجع به این تضاد چه هست، فکر میکنید واقعاً "چنین تضادی هست و اگر هست، چرا هست؟

آقای دکتر بنانی : بنظر من ، این سوال قابل توجه و قابل تفکری است که عملای
چقدر این روابط درونی که در جامعه بهائی هست ، مانع بازگردان درها و با صلح
آمیزش بیشتر با همه مردم دیگر است ، که مطابق نص اوامر بهائی چنین آمیزشی ،
وظیفه ما هست چون که : "عاشر واسع الادیان ، کلها بالروح والریحان" یعنی بسا
صاحبان همه ادیان ، باید با کمال خوشروشی ، انسان معاشرت بکند . اینهم باین علت
است که اگر از مرحله با صلح فرضیات و تعالیم ، به مرحله تجربیات و عمل ، آدم
بخواهد پا بگذارد همیشه یک مقدار مسائل وجودی ها و فاصله ها هست ، و یک مقدار
هم این فاصله ها بعلت نا امنی هایی است که در آن محیط برای یک جامعه مثل جامعه
بهائی همیشه وجود داشته است . برای اینکه با وجود اینکه تجربه اکثریت یعنی شاید
هفتاد یا هشتاد درصد ما بهائی های ایران ، در آمیزش با ایرانیان غیر بهائی ،
تجربه های عادی و طبیعی بوده و اصولاً" چون جامعه بهائی در ایران یک جامعه با صلح
مجرای ملی یا زبانی و اینها نیست ، اینست که در تمام قشرهای مختلف همان جامعه ،
هرفرد بهائی یا هر خانواده بهائی را که شما پیدا بکنید ، به محض اینکه بروید
بدنیال امتداد شاخه های این خانواده ها ، می بینید که به نسبت هر یکنفر بهائی ،
دهها نفر یا بیشتر قوم و خویش واقوام غیر بهائی دارند ، بنابراین اینگونه
ارتباطات طبیعی است و همانطور که گفتم درمورد اکثریت ، این تجربیات هم همیشه
ارتباط عادی بوده ، منتهی چون بهمراه آن هم ، چون حالا بیش از ۱۴۰ سال سابقه یک
نا امنی هایی هم بوده ، حتی در آن محیط خانواده ، مثلًا" بسا که برادری به برادر
بهائی شده اش تجاوز کرده یا حق او را تصاحب کرده یا یکنوع ظلم های دیگری در حق او
کرده ، و چون اینها هست ، طبعاً" تا این وضع بودن یک جامعه بهائی در محیط جامعه
ایرانی به یک وضع طبیعی تری نرسد و این نا امنی ها برداشته نشود و یک مقدار
تضمين های عادی بوجود نیاید ، من فکر میکنم که این حالات و احساس امنیت کردن در
ذهن بهائی ها وجود خواهد داشت و این همانطور که شما گفتید من فکر میکنم یک مقدار
طبیعی است و یک مقدار هم شاید مغایر با آن هدفهای اصلی بهائی ها باشد ، و یک
مقدار هم شاید درخود بهائی ها ، یک احساس درون لاک خود رفتن بوجود بیاورد ، و اینها
همه حقایقی است که نمیشود ندیده گرفت .

سوال : در این دوران تحصیلی جدید تان در دنیا کترین خاطره، که شما در زندگی داشته اید چه هست.

آقای دکتر بنانی : بطورکلی می پرسید ؟

سوال : بطورکلی ، یعنوان یک انسان بدون درنظرگرفتن هویت بهائی یا

آقای دکتر بنانی : این سوالی که شما آن از من میکنید ، اول آدم به یک موضوعات حساس فردی متوجه میشود ، و آن مرگ برادر کوچک من در سن طفولی است که خیال ناگوار بود برای من و تلخ ترین خاطره زندگانی من بود ، حالا اگر بخواهم اینرا ارتباطش بدهم با بهائی بودن شاید که در وهله اول هیچ ارتباطی بنتظر نمیآید ، ولی من در طول این سالهاشی که از ایران خارج شدم هر وقت با ایران برمیگشتم میرفتم سرگور برادرم و چون پدر و مادر من هم سالها بود از ایران بیرون آمده بودند ، این بود که من از طرف خودم و به نیابت از طرف خانواده میرفتم ، و خوب یادم میآید که یکی از این سالهاشی که میرفتم دیدم که وضع سنگ قبرش یک کمی فرسوده شده ، این بود که دادم یک سنگ تازه برایش درست کردند و ترتیب گلکاری آنرا دادم ، ولی حالا آن میدانم که به چه عاقبتی گورستان دچار شده ، نه تنها برای برادر من ، بلکه برای مادر بزرگ من و همه آدمهایی که در آنجا بودند زیرا اینهارا خراب کردند و همه چیز را از بین برده اند و حتی سنگهای همه آن قبرها را برداشتند و میفروشند و اعلان میکنند در روزنامه های تهران که سنگهای قبرهای گورستان بهائی برای فروش حاضر است . حالا باید ما از خودمان بپرسیم که چه کسی و به چه منظوری سنگ قبر میخواهد بخرد و تامل در این حادثه واقعاً آدم را میبرد باعماق نا انسانی هایی که در جامعه ما متسافانه گاه وقتی دیده میشود .

سوال : بهائی ها گورستان مخصوصی داشتند ؟

آقای دکتر بنانی : بله ، بله اینها دیگر از مسائلی است که هر دینی اینطور شدید دیوار میکشد دور خودش و بهائی ها هم از اول کار که گورستان خودشان را داشتند ولی در طی سالها درنتیجه رو برو شدن با ممانعت مثلاً " دفن بهائی در گورستان دیگران ، همینطور که آن هست و قبرستان کافرها هست در ایران ، بهائی را آنجا میبرند و خاک میکنند ، اینست که اجباراً " در بیشتر شهرها و همه جاها گورستانی داشتند ، در ایران هم اینها یعنوان " گلستان جاوید " معروف بودند و شما اگر یادتان باشد قدیمی ها در ایران اصولاً قبرستانها یک جا های بسیار خشک و بی آب و علف و غمزده بود باستثناء این گلستان جاوید های بهائی ها که همیشه سعی میکردند یک گل و گیاهی آنجا باشد باشد و یک سیزه باشد واقعاً در حد ممکن یک گلستانی بوجود بیاورند من یادم

می‌آید که مسئله اینطور بود ، البته خود من در ایران نبودم ولی از دوستان خود من شنیدم که حدود بیست و پنج یا بیست و شش سال پیش ، وقتی که این ادای تازه ، که مد شده بود شهرهای مختلف دنیا بین خودشان خواهش خواندنگی درست میکردند ، نمیدانم باکدام شهر فرنگی یا امریکائی شهر تهران خواهش خوانده شده بود و شهردار آن رفته بود به تهران و خواسته بود یک مقدار از تاسیسات شهری را باصطلاح بازدید بگذرد نتیجه اورا برده بودند مثلاً "بسازمان آب و برق و جاهای دیگر و اوگفته بود که میخواهم یک گورستانی را هم به بینم ، شهردار تهران دست پاچه شده بود که اینرا ما کجا ببریم ، جاهای خاک‌آلود واينها ، تلفن زده بودند به محفل بهائی‌ها که اجازه بدھید ما شهردار فلان شهر را بیاوریم و گورستان شمارا نشانش بدھیم . خلاصه اینهم از خاطرات گلستان جاوید .

سؤال : خوب مثل اينکه ميرسيم به آن برده از زندگی تان که تصميم ميگيريد که بخارج بياييد ، تصميم شخصي بود يا با خانواده ؟

آقای دکتر بنانی : خوب در جوانی و در سن شانزده سالگی که این فکر به مخیله من آمد ، معلوم است که آدم نمیدانست خیلی به تنها اینکار را بکند ، جریانش هم این بود که بعد از جریان شهریور ۱۳۲۰ که ما آن موقع کلاس هفتم بودم اوضاع جامعه در ایران بطورکلی و اوضاع مدارس بخصوص بطور وحشت انگیزی بود و روز بروز بی نظم و بی سامان تر میشد و یکتا امنی هایی بوجود می‌آمد و یک سرو صداهای دسته بندیهای سیاسی که اغلب وقت درس خواندن را میگرفت در بین بود و طوری شده بود که ایران مثل اينکه یک جای امنی نبود و از طرفی یک شور و هیجانی هم در کار بود . خوب یادم می‌آید که شب عید نوروز سال ۱۳۲۲ یکی از نزدیکترین دوستان خانوادگی ما که رفتیم دیدنشان ، پسر او که از من هم چند سالی بزرگتر بود میخواست بروم به امریکا برای ادامه تحصیل و این در وسط جنگ و آن شلوغی‌ها خیلی تعجب آور بود که مگر میشود . من با آن جوان صحبت کردم ، گفتند بله مثل اينکه یک راههایی هست ، نمیدانم هواپیماهای نظامی می‌آید و خالی بر میگردد و مسافر میبرد و قونسولگری امریکا هم بارعایت تمام مقررات اگر کسی با مسئولیت خودش بخواهد بروم ، ویزا میدهند . این فکر به مخیله من رسید که من با پدر و مادرم در میان بگذارم که من هم میخواهم بروم امریکا و با وجود اینکه انتظار من این بود که صد درصد مخالفت بگزند ولی نکردند و حالا که فکر میکنم نمیدانم که چرا اینطور پیش آمد : علت این بود که بقدرتی اینکار محال بود در آن موقع ، که آنها فکر کردند که چرا ما خودمان را با این بچه طرف کنیم . پدرم ، خوب یادم هست که بمن گفت :

میخواهی بروی امریکا ، بسیار خوب من حرفی ندارم اما بشرط اینکه همه کارها یست را خودت بکنی و من یک انگشتی بلند نخواهم کرد . من هم روی غیرافتادم و رفتمن و تمام کارهایی که لازم بود از نوشتن به امریکا و قبولی گرفتن از یک مدرسه که این ماجراهای درازی دارد که الان ذکر آن موردی ندارد ، بالاخره راه افتادنی که شدم وقتی که این واقعه نزدیک به انجام پذیرفتن بود و پدر و مادرم ملتقط شدند خیلی ناراحت شدند و سعی کردند از چند تکنیکالیتی هم استفاده بکنند ، از جمله من یادم می‌آید که برای گرفتن گذرناه لازم بود که پدر یا قیم برود بکلانتری و ضمانت بدهد که من برای خدمت نظام وظیفه بر می‌گردم به پدرم گفتم که امضای شما لازم است ، گفتن که نه ، من گفتم : که همه کارها را خودت باید بکنی . گفتم من که امضای شمارا نمیتوانم بکنم ، از من قبول نمیکنند ، گفت نه و خلاصه باین وضع واينها در این فکر بودند که این اصلاً عملی نیست ، ولی دیگر وقتی که عملی شد نمیتوانستند ممانعت بکنند و در ضمن یک هفت ، هشت نفر از دوستان و همدوره های من هم با این فکر افتاده بودند و ما با هم یک گروهی راه می افتادیم و تا یک مقداری البته در جمع یک امتیت وجود دارد که پدر و مادر های آنها هم راضی شده اند ، خلاصه می‌باشد راه افتادیم .

سوال : چرا میخواستید از ایران بیااید بیرون ؟

آقای دکتر بنانی : اصولاً رفتن به دنیای خارج و تحصیل ، اصولاً "بکارهایی بود در آن سن و خودش بکهدی بود و خیلی هم اگر آدم عمیق در باره اش فکر نکرده بود ، در آن سن و سال ، رفتن از ایران یک خاصیتی داشت و آن آزادی و استقلالی بود که در آنجا بود و بدست آدم می‌آمد .

سوال : آزادی یعنی چطور ؟

آقای دکتر بنانی : تمام قیود خانوادگی که در ایران بهر جهت بود که بی اجزاء پدر و مادر کاری نماید کرد ، نه اینکه ما بفکر این بودیم که برویم و بی بندو بار بشویم ، ولی همین که سرپای خود بایستیم و از آن مناقشات طبیعی و سنی که باصطلاح تین ایجرها (Teenagers) در ایران داشتند ، راحت می‌شدیم .

سوال : یادتان می‌آید که کدامیک از قیودات خانوادگی بیش از همه در زندگی شما تاثیر می‌گذاشت ، چه بعنوان یک جوان و چه بعنوان یک بھائی .

آقای دکتر بنانی : بیشتر بعنوان یک جوان ، یعنی بعنوان یک بهائی من احساس اینرا داشتم و تا حدودی مقید بودم ولی نه اینکه با کراه باشد مثلما "یک مقدار از این اصول اخلاقی را که ما آن پای بند بودیم و می دیدم که جوانهای همسن خود می‌بن پای بند نبیستند ، مثل تمايلات جنسی و میل بی بندو با ریهای دیگری که طبعاً پیش می‌آید ، اینها باندازه کافی ، یعنی این اصول اخلاقی بهائی ، بنتظر من در وجود من عجین شده بود که برایم مطرح نبود یعنی این قدر خودم را لب آن مرز وسوسه احساس نمیکردم ، ولی بعنوان یک جوانی که پیش خودش فکر میکند که مثلما "پدرش خیلی آمرانه رفتار میکند و از این مسائل بود و دیگر مثلما" هر روز لازم نبود که من برای هر کاری از پدرم اجازه بگیرم .

سؤال : دنبال باصطلاح یک جرمه استقلال؟

آقای دکتر بنانی : بله :

سؤال : فکر میکنید که اولین باری که معنای تعصب را لمس کردید کجا بود در ایران یا در امریکا یا درجه واقعه بود ؟

آقای دکتر بنانی : تعصب را آنطور که شما می پرسید که لمس شده ، اول بار در امریکا و در زمینه همین تعصبات نژادی من احساس کردم چونکه در ایران ما عادت کرد ه بودیم از بچگی باین که یک تعصی ضد ما بهائی ها ، هست و چون آدم خودش هدف آن تعصب هست ، یک مقدار وسائل دفاعی هم آگاه یا نا آگاهانه برایش درست میشود اینست که خیلی متوجه نیست ولی وقتیکه به یک حد شعوری میرسد و ناظر یک تعصی نسبت بیک همنوعی میشود که برایش تلخ است ، این سخت است . من خوب یادم می‌آید که مادر امریکا که وارد شدیم همان روز اولی که آمدم رفتم خانه بهائی های امریکائی و هیچ احساس غربت و احساس کالجرشوک (Culture Shock) و این صحبت ها نبود برای اینکه این امتداد خانواده اینجا هم برای من حس میشد و جزو این خانواده های بهائی که اتفاقاً "در همین ایالت کالیفرنیا با آنها آشنا شدم یک خانواده بسیار آدمهای خون گرم و با محبت و ساکن لوس انجلس هم بودند من دانشگاه سیاه ، بسیار آدمهای کالیفرنیا میرفتم ولی گاه وقتی با اینها هم در مدرسه تابستانه بهائی در شمال کالیفرنیا آشنا شدم همان سال اول و گاهی که برای تفریح یا در موقع تعطیلات می‌آمدم به لوس انجلس میرفتم خانه اینها و خانه اینها برایم عادی بود و مادر

"آنها مخصوصاً" ازما در خود من نسبت به من گرمت و با محبت تر بود ، در این خانواده فرزندهای ده سال ازمن بزرگتر تا یک خواهر کوچکی ، شش هفت سال ازمن کوچکتر بودند ، ۸ نفر خواهر و برادر بودند در این خانواده و یکی از این پسرها همسن من بود و ما باهم خیلی رفیق بودیم . من یادم میآید که یکروز اتفاقاً "ما هردو در نیویورک بودیم یعنی من بدانشگاه رفته بودم به کلمبیا و این جوان هم آنجا در حقیقت در کانتیکت Connecticut کار میکرد و من اتومبیلی داشتم و یکروز با یکده از جوانهای بهائی چهار ، پنج نفر تصمیم گرفتیم با اتومبیل از شهر نیویورک برویم به واشینگتن ویرجینیا و آنجاها ، و باقی ها همه سفید بودند و فقط آن یکی سیاه بود . در ماشین که نشسته بودیم و من میراندم رسیدیم به یکی از رستورانها در مریلند که ما گرسنه شدیم و رفتیم غذا بخوریم من دیدم همه آمدند ولی آن جوان در ماشین ماند و گفت برای من هم یک همبرگر بیا ورید . من اصلاً متوجه این موضوع نبودم و گفتم چرا تو نمیآئی ، و با و گفتم بیا برویم ، البته با آن پرتوی که من از مسئله داشتم او گفت شما میدانید الان ما بکجا رسیده ایم ؟ اینجا دیگر مریلند است و من نمیتوانم با شما بیایم بیرون در این رستوران . این قضیه اینقدر برای من ناگوار آمد که من همانجا به بقیه دوستان گفتم که برگردیم توی ماشین تا حدی که ماشین را بر گردانیدیم بطبع رف نیویورک و منصرف شدیم و رفتیم از آنجا . این حادثه خوب در ذهن من مانده و بعداز آن بارها ناظر این نوع اهانتی که نسبت به سیاه یا رنگهای دیگر میشد بودم و این ملموس ترین خاطرات تلح من است .

سوال : اصولاً فکر میکنید ایرانیها آدمهای متعصبی هستند ؟

آقای دکتر بنانی : من فکر میکنم که ایرانی مستثنی از دیگران نیست و این تعصب همیشه ناشی از یک مقدار نادانی در زمینه هایی ، که دانایی با آن لازم است ، هست ، مسائلی که با آنها روبرو هستیم ولی سرخودمان را زیر برف میکنیم ، همیشه این مسئله در همه جوامع هست و ایرانیها مستثنی نیستند و این نوع تعصبات بلطفه هست .

سوال : فکر میکنید که آن مقدار تعصبی که عامه مردم به بهائی ها نشان میدادند نسبت به مذهب های دیگر هم نشان میدادند .

آقای دکتر بنانی : انواع مختلف ، من فکر میکنم که همیشه یک احساس تفاوت یا

برتری یا حالا در بدترین انواعش یعنی تحقیر و توهین بدیگران بود و در ایران ، البته من بزرگ شده آن دوران رضا شاهی هستم که خیلی مسائل بصورت ظاهرکمتر شده بود واصله" در مطبوعات واپسها این نوع حرفها زدنش یکنوع قباحتی داشت ولی مردم بچه جهود ، یا گبر یا سگ ارمنی میگفتند و این اصطلاحات همه بود و یک مقدار اگر در بعضی از موارد هم سطحی بود ، در خیلی موارد هم یک ریشه های خیلی عمیقی داشت منتهی تفاوتش با تعصی که نسبت به بهائی ها بود و هست اینست که یکنوع احساس مثل اینکه بهائی را مثلا" زغال داغی میدانستند که میسوزانند و احساس خطر بیشتری میکردند که ممادا نزدیک آنها بروند که یک بلای سرشان میاید ، اینرا من گمان نمیکنم نسبت بمذاهب دیگر بود با وجود اینکه تعصب هایی هم بود .

سؤال : چرا فکر میکنید که بهائی ها نقش زغال داغ را بازی میکردند ؟

آقای دکتر بنانی : من فکر میکنم که اگر به تاریخ مراجعه کنیم می بینیم که از اول یک نهضت در سطح افکار ، و در سطح بحث ها بتمام معنی انقلابی بوجود آمده در آن مرحله ، و بعد هم که خیلی از جنبه های بظاهر انقلابی تغییر شده در دوران بهائی ، یکنوع باصطلاح آینده نگری و یکنوع تغییر در آن بوجود آمده است پیدا شده که واقعا" مرزهای آن دنیا شیعه ایرانرا شکسته و از آن خارج شده آن مرحله با بی آن مرحله انقلابی است صرف در فضای شیعه ایران و بهاء اللہ اینرا دیگر به مرحله انقلابی جهانی وارد کرده بدون شدت و تعریض و واپولنس (Violence) باصطلاح انقلاب یعنی یکنوع دگر گونی بمعنای انقلاب واپسها برای هرجا مעה و برای قدر تمدا رها و آنهایی که یا رشته کار در دستشان هست یا یکی از متعارضین بددست گرفتن این رشته هستند مثله" روحانیت در ایران یک مقدار همچنانکی دولت بود و در هر موقعی هم که دلش میخواست که مثله" در یک حوزه های خیلی مشخصی مثله" تعلیم و تربیت یا عدالت و دادگستری اینها فعال مایشاء بودند در واقع واپسها احساس کردند بطور خیلی این جامعه عمله" زمینه این قدرت را از بین خواهد برد و احساس خطر کردند بطور خیلی واقع بینانه و با تمام قوای خودشان در قلع و قمع آن کوشیده اند و یکی از حربه های این کوشش این بوده که از بی خبری و جهل مردم استفاده بکنند و بر آن جهل بیفزایند و تحریک بکنند تمام نارضایتی ها و تمام این احساس مظلومیت های را که مردم دارند و بگویند که این ریشه دردهای تو اینها است ، این یک امر طبیعی است .

سؤال : جالب است که جمهوری اسلامی ایران بهائیت را اقلیت مذهبی اصلا" نمی شناسد و بعنوان قوم ضایعه از آنها یاد میکند ، در صورتیکه اقلیت های دیگر مذهبی را لاقل

بعنوان مذهب می شناسد دلیل این چه هست ؟

آقای دکتر بنانی : این یک دلیل اصولی دارد البته و آن اینست که اسلام اعتقاد براین دارد که محمد خاتم النبین است و بعداز اسلام دیگر هیچ دینی نخواهد بود ، خوب این البته شامل ادیانی که ماقبل از اسلام هستند نمیشود و از این جهت نمیشود آنها تعریف کرد ولی دیانت بهائی یک تاریخ بعداز اسلام دارد و در حدود ۱۴۰ سال قبل از این بوجود آمده و از این جهت حسابش را از ادیان دیگر جدا میکنند و تمام مسائلی که بهائی های آور میشنوند که ما اعتقاد بخدا داریم و ایمان به محمد داریم و اسلام را قبول داریم ، اینها هیچکدام برای آنها قابل قبول نیست و درواقع تمام خصوصیاتی که در تعریف یک دیانت از دید خود روحانیت اسلام لازم هست در مورد دیانت بهائی صدق میکند منتهی بدلیل اینکه بعد بوجود آمده اینرا رد میکند.

سوهال : الان در ایران چقدر بهائی هست ؟

آقای دکتر بنانی : بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ هزارنفر ، این تعدادی است که تقریباً "ازمنابع مختلف با همیگر میشود مقابله کرد یک مقداریش برآس سرشماری اخیری است که در ایران شده و آن در ۱۳۵۵ بود یعنی در آخرین سرشماری که در ایران شده و به تاریخ فرنگی در سال ۱۹۷۶ در این سرشماری یکی از سووالهایی که میشد مذهب بودواینرا نوشته بودند مثلاً "مسلمان ، شیعه یا سنی یا زرتشتی واسم بهائی را هیچوقت هیچکس نمی برد در ایران یعنی رسماً "بهائی هیچوقت نبوده ولی زیربرگ همین سرشماری هست "سایر مذاهب" و در ایران بجز آن مذاهی که اسم برده شده ، یک مذاهی دیگری قابل ملاحظه نیست ، بودایی که مثلاً "چند نفر بودایی ممکن است در ایران باشد این بود که آنها که سایر مذاهی که گذاشتند ما الان اگر ۱۵ یا ۱۵ درصد آنها را هم اگر بخواهیم حذف بکنیم که مثلاً "تابع این مذهب یا آن مذهب باشد آنها که میمانند مسلماً "بهائی ها هستند و این تعداد مطابق سرشماری از ۳۵۰ هزارنفر بیشتر بود بعد هم یک دفاتر آمار اصلاحی هم در تاسیسات خود بهائی بود که آنهم تعداد دش در حدود ۳۵۰ هزار نفر بود بنابراین این دو آمار از دومنبع مختلف باهم میخواند .

سوهال : خیلی جالب است که برای اولین بار در این کد ۷ لاقل تا این اندازه به بهائی ها احترام گذاشتند که بعنوان یک مذهب باشد .

آقای دکتر بنانی : نه آنها نوشته بودند "سایر مذاهی "آن از نظر و دید علوم

اجتماعی بچه‌های بود که در آن سازمان تحقیقات اجتماعی و سازمان پردازش کار میکردند مسلماً " از روی الگوی یک سازمانهای سرشماری جاها دیگراینرا هم آنجا نوشته اند ، بنظر من هیچ شناسائی بهائیت در آن نیست .

سوال : عمدہ بهائی ها شهرنشین هستند

آقای دکتر بنانی : جمعیت ایران بخصوص در این سالهای اخیر بسرعت از روستاهای شهرها آمدند و بهائی ها هم از این قاعده مستثنی نبودند ولی در ایران بدلاً اسل تاریخی که همه قابل مطالعه هست جامعه بهائی درست یک برش کاملی است از تمام جامعه ایران از طایفه های کوچی بوئر احمدی چند طایفه که دو یا سه هزار نفر هستند ما داریم ، روستائی ده نشین در آذربایجان دهی هست بنام سیسان همچنین در کنار کویر یک شهرکی بنام اردستان یا دهاتی اطراف سنگسر که در آنها بدلاً اسل تاریخی که گفتم جمعیت قابل توجهی بهائی دارد و در شهرها هم در طبقات مختلف بهائی هست و هیچ نمیشود گفت که اکثریت آنها از چه صنف اند و من فکر میکنم که الان همانطور یکه اکثریت جمعیت ایران دارد شهری میشود ، این در مورد بهائی ها هم صدق میکند ولی هنوز در دهات یک جمعیت بهائی هست و اتفاقاً وضع این بهائی های خیلی پرخطر تر است ، برای اینکه گاه وقتی آخوندی میروند و شروع میکند به تحریک کردن و بعد میریزند و خرمن های آنها را آتش میزنند و یا گاو و گوسفندهای آنها را میکشند و یا یک نوعی اوضاع نامناسبی برای آنها بوجود میآورند و آنها بی پناه ترین بهائی ها هستند .

سوال : از تعداد بهائی هایی که بلاfacله قبل و یا بعد از انقلاب از ایران خارج شدند آماری در دست هست ؟

آقای دکتر بنانی : آمار دقیق نه خیر ولی تخمیناً " باید تا حالا نزدیک به ده هزار نفری آمده باشد .

سوال : عمدتاً با امریکا آمده اند ؟

آقای دکتر بنانی : نه بجا های دیگر هم رفته اند ، در اروپا هم هستند در استرالیا و کانادا و بعضی کشورها واژه‌های بیشتر کانادا و استرالیا یک تسهیلاتی برای پناهندگان بهائی بوجود آورده اند .

سوال : چندی پیش در ۱۹۸۳ اوت دادستان کل انقلاب تشکیلات بهائی ها را غیرقانونی شناخت و شرکت در این تشکیلات را "اصلاً" بعنوان جرم اعلام کرد ، ظاهراً "بهائی های ایران هم هر ۴۰۰ محفلي که داشته اند بسته اند فکر میکنید که عواقب اين انحلال چه خواهد بود .

آقای دکتر بنانی : در وهله اول یک مقدار اشکالات زندگی روزمره و امنیت هائی که برای زندگی لازم است کمتر خواهد شد . این مخالف در این سالهای اخیر بعد از انقلاب اغلب کارشناس رسیدگی به اشخاصی بود که مورد تجاوز و تعدی قرار گرفته بودند ، خانواده هائی که حقوق تقاضا داشتند "قطع شده بودیا بیکار شده بودند و یا نان آور خانواده کشته شده بود یعنی تعاقونهای در سطح اولی عمومی را این محفلي میکردند و حالانه اينکه بكلی اين قطع میشود اين همکاریها ولی آن سازمان متشکلی که برای اينکارها است خيلي حالا مشکل تر است از لحاظ رسیدگی و گذشته از اين تمام اينها من فکر ميکنم که يك اقدامات سیستماتیکی است که جمهوری اسلامی در پیش گرفته ، یعنی از بين بردن افراد با صلاح خودشان ليذر ، تنها کسانی که انتخاب شده هستند چون تشکیلات بهائی است و آنهاي که منتخبین جامعه بهائی هستند واينرا بنحوی گرفته اند و يکعده را از بين برده اند ، بعد جوانها را از دانشگاه بیرون کرده اند ، برای بچه ها در مدرسه زحمات جور و واچور بوجود آوردند . مثلاً متع معامله با يك دكاندار یا کاسب کاربهائي ، انواع و اقسام فشارهاي که وارد میآورند تمام برای اينست که اين جامعه را بتراسانند و اداربکنند که انکار بکنند یعنی بگويند که مانخواستيم و بهائي نیستيم تا موقعی که یکنفر هنوز در مواجهه با اين قبيل فشارها حاضر بشود که بگويد من بهائي هستم اين فشارها ادامه خواهد داشت . بنابراین يك مسئله است که يك تعریفی میکنند مثلاً "درقا موس سازمان ملل از زنوسايد" ، منظور فقط کشتن نیست ، چون تعداد بهائي هائی که کشته شدند خيلي زياد نیست در مقایسه مثلاً "افراد ديگري که کشته شدند ولی اين فقط اين فشار كلی است که واقعاً "آدم باید انصاف بدهد که برای آنهاي که کشته میشوند يك رهائي است برای اينکه برای آنهاي که زنده هستند هزار برابر درد بيشتری دارند همراه با اين فشارهای اقتصادي ، آن نوع توهین و ناسزا و بي حرمتی که هر روز اينها باید تحمل بکنند خيلي بمنظور من از دار زدن و تیر باران کردن در انسان بيشتر اثر میکرد .

سوال : یعنی کشته شدن بعنوان بهائي
آقای دکتر بنانی : بله حالا تعدادشان از ۱۵۵ نفر گذشته ، کسانی هستند که رسماً

اعدام شده اند از طرف دولت جمهوری اسلامی بعنوان اینکه جاسوس هستند جاسوس امریکا یا جاسوس صیهونیسم و جالب اینست که این جاسوسها میتوانند تمام جاسوسی خود شانرا با یک تبری ازاین بهائی بشورند و نه تنها بخوده بشوند بلکه خیلی هم با ساز و دهل و بعنوان نمونه عکسهاي آنها را در روزنامه ها چاپ میکنند و همه بهائي ها هم که چنان قوت مقاومت يكسانی ندارند بعد یا بستوه میآینند و میگويند که ما نخواستیم و بهائي نیستیم دیگر واينها عکسها يشان با ساز و تنبور در روزنامه ها چاپ میشود ، ولی اخيرا مشکل شده . نگاهداری آمار دقیق حتی کشته شدگان چونکه متأسفانه روز بروز سیستم غیر انسانی تر میشود و حال آنکه تادوسرال پیش هنوز به خانواده یک کسی را که میکشند خبر میدارند که بیاورد جنازه را تحويل بگیرید و ببرید وحالا بدون هیچ اعلامی مخفیانه آنها را میکشند و مخفیانه هم میبرند آنها را در همان قبرستان کافرها خاک میکنند و آنهاي را که میبرند و خاک میکنند ، مقررات اداره آن قبرستان هنوز جواز دفن میخواهد و ثبت نام این محکومیت ، اینست که بعضی اوقات بطور تصادفی خانواده اينها که آنجا میروند بنوعی قبرهای تازه و صاحبان آنرا پیدا میکنند می فهمند که اينها کشته شده اند و الا خدامیداند که چطور است .

سوال : بر میگردیم به همان مسئله انحلال محافل چون آنها نقش عمده ایفاء می کردند در واقع همین محافل بودند که افراد جدید را می پذیرفتند ، ازدواج ها و طلاق هارا ثبت میکردند و امر بمعروف و نهى از منکر میکردند و عمدگی داشتند در هر حال ، حالا با انحلال این محافل چه مرجعی مسئول این وظائف خواهد بود .

آقای دکتر بنانی : مورد و مرجعی من برایش ندارم ، خدا میداند ، با استن راههای عادی انجام این احتیاجات روزانه چگونه کار پیش میرود . من میدانم که مثلاً "alan کفن و دفن یک چیز عادی است . مرگ و میر همیشه هست و اینها بکلی از آن مجرای اصلی خودش که بهائي ها تشکیلاتی داشتند ، قبرستانی داشتند ، کمیسیونی برای دفن اموات داشتند اینها بکلی همه از بین رفته وحالا حتی از انجام مراسم تشییع جنازه هم بهائي ها ممنوع هستند ، هرجنازه را باید فقط یک یا دونفر از افسرداد آن خانواده تنهاي ببرند به آن قبرستان کافرها و آنجا خاک کنند و برگردند و آنجا هیچ مراسم دیگري نیست ، ازدواج چطور صورت میگیرد خدا میداند ، من نمیدانم "alan اصلاً" در محیط فعلی اگر ازدواجي مطابق اصول بهائي بین بهائي ها انجام میگیرد از دید رسمي قانونی دولت که شناخته نمیشود و بنا بر این در آن اتها می که میزند که شما هم زنگار هستید و همه دارید ولدالرنا تولید میکنید حالا اینها خودشان

واقعیت این مسئله را از دید خودشان بوجود می‌آورند و از این نوع مسائل و مشکلات خیلی
خیلی زیاد است (پایان نوار اب)

شروع نوار ۲

بطوریکه قبلاً " صحبت میکردیم کوچکترین حرکتی هنوز دیده نشده که ما واقعاً" مأخذ
و سند تاریخی داشته باشیم که دلیل بر بی‌بندو باری اخلاقی است .

سؤال : شاید سوءالی که مطرح میشود در دیانت بهائی خانواده نقش بسیار مهم و
اساسی دارد و قره العین قبل از اینکه بهائی بشود یک زن مسلمان بود شوهر و سه
بچه اش را رها کرد و دنبال عقیده و خواسته هایش به کربلا رفت و در محضر سید کاظم
رشتی حاضر شد . اینرا که برای بهائیت حرمت زیادی میگذارد و حریم مقدسی را می
بینید چگونه میشود ؟

آقای دکتر بنانی : چند جنبه دارد ، یکی جنبه تضادهای اعتقادی که بین خودش
و شوهرش و پدر شوهرش و اقوام خودش بوجود می‌آید ، اینکه گفتید ناسازشکاریهای
آرمانی وايدئولوژیک است بین او و دیگران ولی اینکه این زن اینقدر تهور و اینقدر
استقلال در وجود و شخصیتش هست که این تفاوت‌های آرمانی را در دل خودش پنهان
نمکند و یک مقدار یک اقدامات و کارهای میکند که نتیجه نشان دادن این عدم
موافقت است ، این خود واقعاً کم دیده شده در آن محیط و این نشان میدهد که علاوه
بر طرز فکر یک شخصیت جور دیگری هم دارد که با اجازه میدهد که زیر بسار آن
حدودیتهای سنتی نرود ، حاضر نیست که بدلیل اینکه زن هست و در نکاح یک مرد
هست حرف آن مرد را که با تمام وجود خودش مخالف آنست بیخود قبول بکنند و سازش
بکنند .

سؤال : راجع به قره العین صحبت کردیم شاید بدبناشد که راجع به اولین پیروان
باب صحبت بکنم مثلاً" کسری در کتاب بهائی گیری عقیده دارد که در زمان باب
زمینه برای یک جهش بزرگ آماده بود یعنی از یکطرف عده و بخصوص شیخیان چشم بر راه
اما م غائب بودند از یکطرف ناتوانی دولت قاجارچه در حل مسائل داخلی کشور و چه
از نظر ضعف و زیبونی آن در برابر قدرتهای خارجی چه روسيه در شمال و چه انگلیس
در جنوب ، مردم را واقعاً نا امید و مایوس کرده بود و بقول کسری مردم واقعاً در جستجوی
یک امام و یک رها کن که بتواند آنها را از این مخصوصه بیرون بیاورد بودند ،
مثلاً" کسری حتی با اطمینان اینکه باب این قدرت را داشت که دولت قاجار را برابر ندارد

و از ریشه و بن اینهارا از بین ببرد ولی از چنین زمینه استفاده نکرد بعد در غایت خودش و بسیاری را به کشن داد اولا" با این غقیده موافق هستید؟

آقای دکتر بنانی : کسری آدم ساده نیست و خیلی از تاریخ ایران آگاه بود از آن اوائل سال کار خودش میشود گفت که یک مورخ بر جسته بود بنابراین این قضا و تهاش یک مقدار مسائلی هست که قابل انکار نیست وقتی که صحبت میکند از فساد آن زمان و بستوه آمدن مردم و یکنوع آمادگی برای منجی اینها همه درست است ولی همه اینها را وقتی جمع بکنید یک مقاومت تاریخی بوجود میآورد ، یک زمینه تاریخی و یک علت تاریخ نیست ، نه اینکه علل تاریخی از زمینه آن جدا باشد من منظورم این نیست ولی می‌می‌ماهیت نهضت باب را اینطور تعریف کردن کافی نیست برای اینکه مشابه آن فضا و آن زمان و آن زمینه در خیلی جاها و در خیلی تاریخها دیده میشود و از هر کدام آنها یک چنین نهضتی بوجود نیامد ، بنابراین یک مقداری باید به طرز تفکر آنها که با پیشنهاد و آنها که در انتظار یک قائمی بودند باید با آنها نگاه کرد ، چون اینهارا روی هم میگذاریم می‌بینیم که با هم جور در می‌آید واقعا" یک مقاومت بوجود می‌آید ، حال در اینکه باب امکان از ریشه کنند حکومت قاجار را داشت یا نداشت بنظر من این یکی از آن مسائل است که مورخ نمیتواند بخودش اجازه بدهد که در باره آن بحث بکند ، اینجا است که می‌بینیم که کسری یک مورخ خوبی تا یک اندازه از اصول تاریخ نویسی عدول کرده و بخودش اجازه داده که چنین حرفی را بزند اولا" اینکه منظور باب این بود یا نبود ، فقط آدم از روی نوشته های باب میتواند چنین قضاوتی را بکند و این نوشته ها هم جمعا" حال آدم میتواند یک گوشه اش را بگیرد و بخواهد یک حرفی را اثبات بکند و یک گوشه دیگرش را بگیرد و ضد آنرا بخواهد اثبات بکند و از این پیراهن های عثمان خیلی میشود علم کرد ولی جمعا" نوشته های باب یک سلسله تعالیم و یک سلسله اعتقاداتی را بوجود می‌آورد که در واقع منظورش برهم ریختن آن مذهب شیعه بوجود آمد ، از زمان صفویه است و یک مقدار برگرداندن به اعتقادات اصلی اسلام و یک مقدار دنبال کردن آن اعتقادات مطابق آن انتظارات که در آن هست یعنی در واقع یک جنبه شغل زدن من در تعالیم باب می‌بینیم که میخواهد این زمین هزره شد پر علف شده اعتقادات شیعه خودش را زیر و رو بکند و کرد و عکس العمل آخوندها که اینقدر در قلع و قمع او کوشیدند و میکوشند بیخود نبوده حالا اشتباه کرد و خودش را به کشن داد ، این جوابش اینطوری نیست که مثلا" یک کاری میتوانست بکند که مانع این کشтарها بشود . من فکر میکنم که این یک دید تاریخی نمیتواند باشد این اتفاقات تقریبا" نتیجه طبیعی آن نوع اقدام بود که بالاخره با آن مجرایی که افتاد و این باز کردنش این راهی بسوی یک جهان بینی

دیگری است که آن باز شد .

سوء‌ال : این برای من خیلی جالب است برای من که مثلاً "باب را چندین بار دعوت کردند ولاقل یکبارش که بشاهادت تاریخ مسلم است که در برابر ولیعهد او بیاید و با یک جمیع از علماء بنشیند و به مباحثه و گفتگو بپردازد در صورتیکه بعداز آن ما چنین موقعیتی رانمی بینیم که بهائی ها مثلاً طوری بشود که به نشینند و یک باصلاح بده و بستان و یک مباحثه و مجادله فکری داشته باشند فکر میکند دلیل این چه است ؟

آقای دکتر بنانی : دلیلش را باید از آنهاشی که رد میکنند پرسید ، در زندگانی بهاء اللہ اتفاقاً چنین پیشنهادی چندین بار شد و حتی در بغداد قرار بود که یک عده از علماء جمع بشوند و با هم بحث بکنند ولی در دقائق آخر همه از زیرش در رفتند و نکردند اینکار را بعد گو اینکه یک چنین روبرو شدن رسمی در بالاترین حد صورت نگرفته و نمیتواند بگیرد ولی عملاً بین خیلی از افراد بهائی واشخاصی که آنها ایراد داشتند در طول تاریخ شده و یک عده زیادی از برجسته ترین بهائی های این صد سی چهل سال گذشته بعلت خدماتی که کردند و چیزهایی که نوشتند یک عدد از آنها از علمای مشهور اسلام بودند آدمهایی که در بالاترین سطح های آیت‌الله‌ی و نمیدانم حجت‌الاسلامی بودند و اینها چنین رویاروئی داشته اند و اینها مثلاً در زمان باب همان سید یحیی دارابی که بفرستندش که برود رسیدگی کند و جواب باب را بدند و این میروند و بابی میشود و بعد بر میگردد و در طول این سالها اشخاصی مثل میرزا ابوالفضل گلپایگانی شاید یکی از برجسته ترین علمای تاریخ دین در این صد سال گذشته بوده در دنیای اسلامی نه تنها در ایران و بلکه در ازهرب مصر هم درس میداده این آدم همچنین رویاروئی داشته باهائی ها و منجر شده به بهائی شدنش و تا این زمان خود ما عده بوده اند که اسلام برایشان مطرح بوده بطور جدی و عالم بوده اند بمعنای واقعی که روبرو شدند و تصمیم گرفتند که بهائی بشوند یک داستان خیلی‌شیرینی من میتوانم برای شما تعریف کنم از یکنفری که شخصاً "اورا می‌شناسم . یک بهائی با یکی از افراد این تبلیغات اسلامی ها که در این سالهای اخیر اغلب تنها هدفشان مخل شدن به آسایش بهائی ها بود و بهم زدن تشکیلات آنها ، اتفاقاً از در دوستی و همسایگی وارد شدیم و گفتم آقا عوض اینکه بیائید درخانه من فریاد بزنید که این بهائی است با بلند گو و این حرفاها بیائید به نشینید بحث بکنیم و این آدم از قضا حاضر میشود منتهی برای اینکه برای این بحث یک مجوز قانونی هم باشد و جمع شدن مردم و اینها نمیدانم حکومت نظامی بوده که قدغن بوده اینها باسماً روضه خوانی جمع میشوند و اتفاقاً " این روضه خوان هم می‌آید و می‌نشینند و این شخص

بهائی هم می بیند که این یک آدم دوست داشتنی است و صدای خوبی دارد و قشنگ شعر میخواند اینست که میگوید دفعه های دیگر هم که مباحثت داریم این آقای روضه خوان راهم همراه خودت بیاور . این آقای روضه خوان یک زورآمدخانه من و بن گفت که من راجع بدبانی بهائی خیلی چیزها شنیدم ولی ازدهان مسلمانها و جالامیخواهم که از خودشها چند سوالی بکنم ، او میگوید بفرمایید ، آقای روضه خوان میگوداولا " بهاء الله راجع به علم چه میگفتند ، او گفت من اتفاقا " رفتم و یک لوحی بربان عربی از بهاء الله در اهمیت علم و عقل و تشویق بهائی ها به تحصیل علم تا آخرین حد استعداد خودشان اینرا خوانند . میدیدیم که این شخص که روضه خوان بود گاهی وقت که من اعرابی را عوضی تلفظ میکنم صحیح میکند ، و دیدم که آدم واردی است و عربی هم بلد است . میگوید اینرا خوانند و خواندم و تمام که شد او بدون مقدمه گفت که این امر برق است ، آن رفیق تبلیغات اسلامی با و گفت که چطور شد که اینطور زود از میدان در رفتی و او گفت که ، نه ، برای من ثابت شده که این امر برق است بدلیل اینکه اگر شارع این امر اگر اینقدر به حقانیت خودش اطمینان نداشت پیروانش را به تحصیل علم و عقل تشویق نمیکرد برای اینکه میدانست اگر اینکار را بگذرد مشت خود او بازمیشود ، این چه استدلال ظرفی ، این نوع روپروری ها بین علمای واقعی در اسلام .

سوال : یعنی آیا اسلام هم دقیقا " چنین حرفی را نمیزد که دنبال علم رفتن برای مسلمین لازم است .

آقای دکتر بنانی : آنهم رد نکرده بنا براین آنرا هم نگفتیم که حمل برق نیست متشهی علم به چه باریکه محدودی تعریف شده و بالاخره چقدر چیزها از آن دورمانده من از گفتن این داستان نه اینکه بلکه نشان میدهد که آدم با انصافی ممکن است با آن دید خودش و برداشت خودش ، ممکن است برای من و شما هم این قضیه هیچ مجاب گننده نباشد اما این روبرو شدنها بوده و خیلی وقت ها هم منجر به بهائی شدن بعضی ها شده ، بعضی ها همیشه منکر مانده اند .

سوال : از نظر خود شما ویژگی اساسی و ارزشمند ترین ویژگی بهائی در چیست ؟

آقای دکتر بنانی : این سوالی است که باین آسانی نمیشود جواب داد ، در وله اول آن ضرورت اخلاقی که برای سازگاری بین افراد بشر بوجود میآورد ، ارزشمند هست یعنی آن وحدت عالم انسانی که ما بعنوان اولین تعلیم بهائی میگیریم این یک مسئله با صطلاح مجرد و مفردی نیست در ذهن من ، این یک ضرورت انسانی ادامه بقای بشر است

در روی زمین و دیانت بهائی آن قوای روحی و معنوی دنبال کردن این هدف را بـما می آموزد ..

سوال : آینده بهائی ها در ایران چه می بینید

آقای دکتر بنانی : من مثل همه بهائی های دیگر و فردی نمیخواهم بگویم بلکه مثل سایر بهائی ها یک آینده بسیار روشن و افتخار آمیزی برای ایران پیش بینی میکنم و فکر میکنم که بهائی ها در کنار هموطنان دیگران را یک سهم خیلی بزرگی در ساختن یک ایران انسانی خواهند داشت .

سوال : اخیرا " در لوس انجلس جمال عجیبی راجع به تبریک عیدی که شهردار لوس انجلس آقای برادلی به بهائی ها گفته بپا شده ، میشود خواهش کنم یـک توضیحی بدھیم .

آقای دکتر بنانی : این هم بنظر من خودش یک نمونه این ندانستن ها و سوء تفاهم هائی است که درنتیجه این ندانستن ها پیش میآید و اگر که اینقدر تاسف آور نبود مضحك میشد . اصل قضیه اینست که بعلت اینکه الان یک عده زیادی از ایرانیها ساکن این شهر هستند ، با شهردار لوس انجلس تماس گرفتند و یک مهمانی عیدی برپا کردند و از شهردار خواهش کردند که روز بیست و یک ماه مارس که نوروز عید ما میشود اینرا بعنوان عید ایرانیها اعلام بکند و برادرالی کرد یعنی تقریبا " رفتار خیلی قابل تقدیری در ضمن در همان روز هم در یک اعلامیه هم داد که عید نوروز را کـه عید سال نوی بهائیان همه جهان هم هست به بهائی ها هم تبریک میگوییم و امیدوارم که این صدمات و مشکلاتی که دچار بهائیان ایران است انشاء الله در آینده نزدیکی رفع بشود . بلا فاصله از طرف یک عده زیادی از هموطنان عزیز ما و بعضی از آنها که روزنامه و مجله واينگونه چيزها دارند سروصداي عجیبی بلند شد باين صورت که بلـه ! آقای برادرالی چه بوده و چه حقی داشته که ارشیه ملی مارا اینطور ارزان ببخشد بدیگران و عید نوروز مـال ما هست و هیچ ربطی به هیچ دین و مذهبی ندارد ، و خلاصه یک نوع عکس العمل شدیدی درست مثل اینکه یک بچه را یک اسباب بازی را از او گرفته باشد پیش آمد ، حالا برای آدمی که واقعا " میخواست انصاف بدهد اینست که اصلا " این موضوع چطور پیش آمد و چرا پیش آمد در وهله اول من فکر میکنم که علت این عکس العملی که از اینهمه آدمهای نسبتا " با فرهنگ و با سواد ما در این محیط دیده شد ، اولا" از یک مقدار از واقعیت های تاریخی اصلا " خبر ندارند من جمله برایشان

هنوز این مسئله قابل قبول نیست که بهایها فقط آن عده محدودی که در ایران تسوی سرآنها میزدند نیستند، یک جامعه بهایی دنیاگی بوجود آمده الان سالها است و هیچ ربطی هم به انقلاب و اینها ندارد و اینها بدلیل ارتباط تاریخی که با ایران دارند یعنی اینکه دیانت آنها از سرزمین ایران بروز کرده یک احترام و یک حس تقدیسی برای سرزمین ایران دارند و یکی از این عوامل آنهم اینست که تقویم بهای سال نو را از همان نوروز خود ما شروع میکند نوروز را هم که درست است که یک عید قدیمی ایرانی هست بعنوان عید سال نوی تقویم بهای شناخت یعنی نوروزی را که ما قرنها در ایران زنده نگاهداشیم، بدست بهایی ها یک عید دنیاگی هم شده برای بهایی ها حالا برای یک ایرانی وطن پرست واقعاً "فرهنگ دوست من فکر میکنم که این باید یک مایه افتخار و خوشوقتی باشد، یک کسان دیگری هم هستند مثلًا" یک ما موری در نیوزیلند نشسته و یک مارشال ما چوپیچو هم مثلًا" چند تا سرخ پوست کینیسا ائی نشسته اند که اینها عید نوروز را عید میگیرند و سالها هم این قضیه بوده قبل از اینکه اصلاً" اسم ایران از هیچ راه دیگری باینجاها رخنه کرده باشد، این برای آنها فراموش شده بود یا اصلاً" حاضر نبودند قبول بکنند، ثانیاً" اینکه آقای برادلی این اعلامیه را همینطور دمدمی و بمنظور جدا کردن بهایی ها از دیگران نکرده بود، آقای برادلی سالها است که با جامعه بهایی امریکا سابقه دوستی داشته و قبلًا" هم تبریک عید نوروز را به بهایی گفته موقعی هم که ایرانی خیلی کم بوده در لوس انجلس، عید نوروز هر سال در جامعه بهایی ها گرفته میشده اینجا و این آدم تکرار کرده بخیال خودش، شاید هم این اقدام کرده که بایرانیهایی که در انجا هستند بگوید که بله شما، بین ما یک تعداد دیگر امریکائی هم اینجا هستند که این عید را با شما شریک هستند، تمام این جنبه های مثبت درست وارونه شده و یک نتیجه گیریهای کورکورانه واقعاً" اسباب تاسفی از آنها گرفته شده که نشان میدهد اگر این گروهی که در اینجا جمع شده اند و اسم خودشان را میگذارند طبقه تحصیلکرده و روشنفکر جامعه ایرانی، هنوز اینقدر حاضر هستند از منطق و ازانصف و از انسانیت عدول بکنند چقدر مانده که ما این محظورات را از میان برداریم.

سؤال : این جمله آخرتان در تضاد عجیبی با خوبی بینی جمله سابق شما است، این دورا چطور با هم آشنا میدهید .

آقای دکتر بنانی : فکر میکنم که هرقدر مانع بزرگتر باشد سعی و همت ما باید در برداشتن آن مانع بیشتر باشد .. این معنی زندگی است بنظر من برای هر آدمی که در باره انسانیت خودش یک ذره فکر کرده است، فقط بدلیل اینکه یک ناهمواریها و

یک موانعی دیده میشود ما از میدان ذر برویم ، اینکه دلیل ندارد که برای خودمان یک هدف و آرمانی قبول ہکنیم و یا لابالی باشیم

سوال : خیلی از شما متشکرم آقای دکتر بنانی

نوار ۲ ب

سوال : میشود خواهش کنم که یک مقداری راجع به محافل بهائی ها صحبت کنیم که چطور بوجود میآید و نحوه انتخابات چطور است و نقش آنها چه هست .

آقای دکتر بنانی : بنظر من این سوال لازمی است چون در این موضوع سوء تفاهمات خیلی زیاد هست در ایران ، چون تازگی دارد ، بطورکلی یعنی سازمان تشکیلاتی یک گروه مذهبی بدون تمام آن عناصر شناخته شده و قدیمی اینگونه سازمانها ، یعنی بدون کلیسا ، بدون مسجد ، بدون آخوند ، بدون کشیش واصل این سازمان درنوشته های خود بهاء اللہ است یعنی این چیزی نیست که بطور تجربی یا موقعی مثلًا "بهائی ها به آن دست زده باشند ، بهاء اللہ در آثار خودش راجع به نوع حکومت یک حرفه ائی زده و بعد با این حرفها شروع ہکنیم ، این اتفاقاً" برخورد میکند به یک مسئله بسیار مهم و خیلی سوء تفاهم در قضیه دخالت بهائی ها در سیاست . اصولاً" برداشت سازمان بشری که در تعالیم بهائی و در مذهب بهاء اللہ هست یک سازمان با صلاح امسروزی تقریباً" دمکراتیک است یعنی وجود این سازمان لازم شناخته شده منتهی با این سازمان یک صورت انتخابی داده شده و این محافل بهائی که در آثار بهاء اللہ منشورش هست ، زیر بنای یک سازمان بطورکلی اداری گروه است و در هرجایی و در هر شهری یادهای یا محلی که تعداد جمعیت بهائی از ۹ نفر تجاوز میکند ، اینرا هم باید گفت که این هیچ عدد مرموزی نیست و هیچ خاصیت جادوی ندارد بلکه بعنوان یک تعداد سبولیکی اختیار شده ، و تعداد که از ۹ نفر تجاوز میکند هر سال بهائی ها محفلی انتخاب میکنند که با این میگویند محفل روحانی و محفل روحانی محلی دارد و بعد تمام این محفل ها یا جمعیت های بهائی در هرکشوری یک محفل ملی دارند که باز سالیانه انتخاب میکنند که این محفل های ملی هر ۵ سال یک مرتبه آن محفل های بین المللی را که با آن میگویند بیت العدل انتخاب میکنند و شاید هم جالب باشد از نظر اینکه اسم این محافل روحانی محلی و ملی هم در آثار بهاء اللہ همه بیت العدل است یعنی بالمال خاصیت اولی این محافل یعنی این جمع های انتخاب شده یکنوع برقراری عدالت اجتماعی است ، خاصیتش اینست . این تشکیلاتی است که در عرض ۸۰ سال گذشته در ایران یواش ، یواش بمرحله عمل رسیده یعنی الان ۱۴۰ سال از ظهور باب میگذرد .

و ۱۲۵ سال از اظهار امر بهاء الله ولی از آن اول ، تشکیلات بهائی همراه گروه مومنین به امر بهائی که نبوده ، البته منشورش را در صد سال پیش بهاء اللهداده و از ۸۰ سال پیش در ایران و در بعضی جاهای دیگر از دنیا ، و الان دیگر در همه جای دنیا ، عمومیت پیدا کرده و الا از همان ۸۰ سال پیش شروع شده است . محفل روحانی بهائی های تهران مثلاً در سال ۱۳۲۶ یا ۲۷ شمسی پنجا همین سال تشکیل خودش را جشن گرفت بنا براین حالا نزدیک به ۸۵ سال میشود . این زیر بنای سازمان اداری و تشکیلاتی جامعه های بهائی است ووظائفی که این محافل دارند در اصل همان رسیدگی به تمام احتیاجات و لوازم زندگی اجتماعی است یعنی بوجود آوردن تاسیسات تعلیم و تربیتی و رسیدگی به امور اولیه زندگی نظیر ثبت ازدواج و طلاق و ثبت موارد رسیدگی به این مسائل و رسیدگی بتمام مسائلی که پیش میآید و احیاناً اختلافاتی که پیش میآید . این محافل تقریباً "بطور تحولی میشود گفت جنین همان بیت العدلی که باید بشوند ، تا اندازه بوده اند ، یعنی در ایران چنین تحولی داشته اند ، مثلاً در بعضی از این نقاط که صحبت کردیم مثل سیستان ، آذربایجان یا اطراف ارومیه که دهات بهائی نشین نسبتاً" زیادی هست این محافل بهائی بقدرتی عمل "به بیطرفی و رفتار با انصاف معروف شده اند که حتی غیر بهائی ها آن اطراف هم که گاه مناقشاتی داشته اند سرآب و سرملک که ترجیح میدادند بیایند به محفل بهائی برای دادرسی ، یک اینطور "مبدوزمن" (ombudsman) هیچ کسی در دیانت بهائی عنوان یک پیشوای موروثی یا حرفه ای ندارد .

سوال : نقش زنها در این محافل چه هست .

آقای دکتر بنانی : مثل مردها است ، البته میدانید که باز هم این مسئله نشان میدهد که در محیطی یک پدیده تازه ، اگر یک رشد تحولی داشته باشد شاید نتواند دوام بیاورد . این محافل از ابتداء در نوشته های بهاء الله اینست که زن و مرد متساوی الحقوق هستند در تمام حقوق اجتماعی ، منتهی در اولین بار که این محافل بوجود آمد در ایران یک چند سالی زنها هنوز انتخاب نمیشندند رای میدادند ولی انتخاب نمیشند ، حالا چرا ؟ این قضیه اینطور بود برای اینکه در یک محیطی که همین جمیع شدن زن و مرد هزار رنگ مختلف باشند میشد ، میگفتند مثلاً "شما مشغول زنا هستید و چراغ خاموش میکنید و از این حرفاها ، در این محیط اصلاً" امنیت جمیع شدن زن و مرد در چنین محافلی اصلاً وجود نداشت تا نسبت باین مانع یا پله در حدود چهل سال پیش یا سی و هفت هشت سال پیش این قدم برداشته شد و زنها هم عضو محافل شدند در ایران ، حال آنکه در جامعه های بهائی همچوار مثلاً در هندوستان و پاکستان ،

درجات معهدهای غرب که بجای خود، ازاول زنها انتخاب میشدند ولی در ایران بطور تدریجی این تجربه حاصل شد.

سؤال : در بین آن ۱۸ نفر اول مریدان باب حروف هی باصطلاح زنی هست بنام قره العین که بشهادت تاریخ سهم بسزائی در تحول و تکامل این امر داشته است، وحالا بعداز بیش از ۱۲۵ سال می بینم که در بیت العدل بزرگ که در حیفا هست فقط ۹ مرد هستند وزنی در بین آنها دیده نمیشود این عدم شرکت فعالانه زنان در سطح تصمیم‌گیری چطور توجیه میشود.

آقای دکتر بنانی : گرچه پس از آن هیئت است این محدودیت، من هیچ جواب منطقی و قانون کننده چه برای شما و چه برای خودم ندارم، این از دیده خود من یکی از مرحله های تحولی است که حالا چقدر طول بکشد تا برسد، بهبیچوجه نمیتوانم پیش بینی کنم ولی در برداشت خودم اینرا هم یکی از آن مراحل تحولی میدانم که آن عدمتساوی که در تمام جامعه های بشری بوده، تا از زمین ساخته بشود و باید بالا و یک بنای مساوی بشود، این مقداری وقت میگیرد و اینکه نوبت آن کی میرسد بندۀ نمیتوانم بشما جواب بدهم.

سؤال : آیا هر کسی میتواند خودش را بعنوان نماینده برای بیت العدل معرفی بکند یا یک گروهی باید اینکار را بکند.

آقای دکتر بنانی : این سوال خوبی است، اصولاً "انتخابات بهائی یک تفاوت عمده بانتخابات دیگری که ما می شناسیم دارد و آن اینست که بهبیچ وجه کاندیدا شدن یا کاندیدا کردن در آن وجود ندارد، یعنی آخرین سعی شده که از استفاده وجا دادن به قدرت طلبی با حس ریاست فردی جلوگیری بشود بنا براین، یک انتخاباتی است بدون تبلیغات انتخابی و بدون کاندیدا شدن و بدون کاندیدا کردن. آنوقت این سوال بیش می‌اید که پس چطور مردم یکدیگر را می شناسند آنوقت ما باین نتیجه میرسیم که این تشکیلات درست از آن پائین ترین سحطش فقط میتواند انرژی خودش را بگیرد و باید بالا، علاوه بر این محافل بهائی که انتخاب شده است برای مدت یکسال، یک تاسیس دیگر اجتماعی هست که مکمل اینها است و از هم دیگر اینها را نمیشود جدا کردو آن با اسم ضیافت ۱۹ روزه است، این تاریخ تقویم بهائی را باب به ۱۹ ماه مرماه نوزده روز بعلوه چهار یا پنج روز بآن اضافه کردن که حالا این خودش یک بحث دیگری است و آنچه جالب هست اینست که هر گروه بهائی که در هر شهری و هر محلی هست

هر ۱۹ روز یکبار یک ضیافتی میگیرند و اسم این در لغت بمعنای مهمانی است ولی در واقع یک هدف اجتماعی و اداری و تشكیلاتی دارد و این ضیافت درسه بخش است. بخش اولش دعا و مناجات و ذکر است و این در واقع جنبه روحانی است، بخش دوم آن که اصل مطلب است بخش شور و بحث است که در اینجا تمام افراد جامعه نظریات خودشان را راجع به هر امری که برایشان اهمیت داشته باشد و یا هرچیزی که میخواهند ابراز میکنند و این موقعی است که بین آن محفل انتخاب شده و آن جامعه که اینرا انتخاب کرده یک ارتباط دائم هر ۱۹ روز یکبار دستکم بوجود میآید که آنوقت اینها در این ضیافت‌ها فرصت‌آشناشی با همیگر و فرصت اینکه بدانند کی چکاره است و کی چکار میکند و کی بدرد عضویت این محفل میخورد دارند و از همین پایه اولی آشناشی، تمام این طبقات بعدی شناخته میشود، بنابراین لازم نیست که نماینده یک محلی که برای انتخاب یک محفل ملی دارد رای میدهد حتماً "شخصاً" تمام افراد بهائی را و تمام آن ملت را بشناسد بنابراین او به آن کسانی که خودش آن شخص را می‌شناسد و آشنا است با سوابق شخصیت و کار آنها به آنها رای میدهد و آخر سرفقط اکثریت آراء آن محفل را تشکیل میدهد، بنابراین از لحاظ تئوری یک چیز خیلی ساده است و در عمل گاهی وقتی باشکال بر میخورد مثلًا" ممکن است یکسال بعد هم همان عده هم انتخاب بشوند برای اینکه اسمها بیشان شناخته شده ولی در عین حال هم همیشه آن امکان دوباره رای دادن و تجدید نظر کردن همیشه باز است و مانع نیست وصولاً" یک مقدار تعادلی هم به جهت تغییر و تحول وهم به جهت یک مقدار ثبات و ادامه در کارها بوجود میآید، و جابجا هم فرق میکند.

سؤال : از کتابهایی که مکرراً "علیه بهائی‌ها استفاده میشود کتابی است بنام خاطرات کیناس‌دالگورکی ، میشود خواهش‌کنم راجع باین کتاب شرحی بدھید.

آقای دکتر بنانی : این از آن داستانهای خیلی تعجب‌آور است که چطور اصلاً "چنین کتابی بوجود آمده و از آن مهمتر اینکه چه تاثیری در جامعه ایران و اذهان ایرانیها گذاشته و تا چه اندازه از آن مرحله یعنی حوزهٔ که سازنده این کتاب بوده فراتر رفته است این یک کتابی است که در دهه سال ۱۳۱۸ یا ۱۹ شمسی اول بصورت یک کتاب دست‌نویس است زلاتین شده ، توزیع شده ، که در تهران شروع شده به پخش شدن و آن اوائل کار هم بعنوان یک کتاب زنجیرهٔ بود ، مال زنجیر سعادت و توزیع میشدو بالای آن نوشته شده بود که هر کس این کتاب را بخواند و پخش نکند بین دوستان و آشنا یا ن خودش بلایی بسرش میآید و اشخاصی که این را نسخه کردند و پخش کردند چه بخت‌هایی برایشان باز شده و چه امکانات و موفقیت‌هایی نصیب آنها شده است . از این

مقدمه شما باید یک مقداری پی بپرید به زمینه فکری آن‌آدم‌هایی که این کتاب را درست کردند، حالا این کتاب ظاهرا "خاطرات یک دیپلمات روسی تزاری است که نوشته که من در سالهای بین ۱۸۲۸ یا ۳۴ میلادی چندین سال در ایران بودم و برای اینکه بمقاصد سیاسی دولت روسیه تزاری ذرا ایران کمک بکنم اینطور وانمود کردم که من مسلمان شده ام و یک اسم مسلمانی روی خودم گذاشتم که عیسی لنگرانی بوده و با تمام بزرگان ایران رابطه داشتم و درسهای مدارس آن زمان را خواندم و مثلًا "شمسیه خواندم، و خلاصه خودم را بعنوان یک مسلمان جا زدم در ایران بمنظور اینکه یکنوع تفرقه بین مسلمانها بیندازم و یک وسیله پیدا کنم برای تضعیف دولت ایران و تجزیه مذهب اسلام مستمسک بدهم بدست دولت روسیه، و باین دلیل یک عده آدمهای مثل میرزا حسینعلی نوری و برادرش میرزا یحیی را بعنوان جاسوس روس استخدام کردم و اینها برای من کار میکردند و بکمک اینها یک‌آدم دیوانه مثل علی‌محمد شیرازی را پیدا کردیم که این چرسی دنبگی بود و ما مقدار زیادی خشیش با ودادیم و وادارش کردیم که تو بیا و ادعای قائمیت‌بکن و بگو که من امام دوازدهم هستم و خلاصه این یک چنین کتابی است این خاطرات سیاسی . حالا بگذریم از تمام دلائل علمی که آدم میتواند ابراز کند که این کتاب جعلی و بی‌پائی است و تاریخ‌بایش با هم نمیخواند و هیچ اشاره باشکه اصل این کتاب کجا هست و به چه زبان است و از کجا پیدا کرده و کجا پیدا شده ، نشده . و هیچ اشاره باشکه کی ترجمه کرده این کتاب را ، نشد و در آن پراز اغلاظ تاریخی است که با هم نمیخواند ، مثلًا "میگوید که من با فلان تزار مثلًا الکساندر دوم فلانروز صحبت کردم و حال آنکه الکساندر در آن موقع یک بچه کوچکی بوده ، ده یارده ساله ، بعداز آن هم هنوز تزار نشده بوده یا اینکه همین میرزا یحیی و میرزا حسینعلی که میگوید من اینها را استخدام کردم بعنوان جاسوس‌های روس ، در آن تاریخی که او میگوید اینکار را کردم ، میرزا حسینعلی هفده سالش بوده و میرزا یحیی پنج سالش بوده واصولاً" از عقل دور هست‌همه اینها ولی در نیت اینکه در آن زمان یعنی در آن دوره تقریباً "الآن ۵۰ سال می‌شود یا ۴۵ سال پیش اینطورها ، حمله به بهائی‌ها چیز تازه نبود و رونوشن برای‌نها کار تازه نبود ولی این حمله اینقدر بود که اینرا به یک مجرای تازه انداختند نه اینکه بگویند شماها فساد عقیده دارید یا مثلًا "قرآن را عوضی خوانده اید ، با در موضوع خاتم‌النبوی اشتباه کرده اید ، نه ، از این راههایی که قبلًا" بآنها حمله میشد ، بلکه اینکه شما دستا ویژه‌ای یعنی ساخته دولتها خارجی و آلت دست امپریالیسم خارجی بودید در ایران و این یک مسئله است که در آن موقع که اگر آدم شرایط تاریخی آن‌زمان را در نظر بیاورد ، می‌بیند که یک ابتکار شیطنت‌آمیز و جالبی هست و ما ممکن است حالا این کتاب را بخوانیم و از تمام پوچی‌ها یعنی واهی‌بودن آن حتی خنده مان بگیرد

ولی چیزی که واقعاً "گریه آور است اینست که این کتاب واقعاً" چه تاثیر عمیقی در قشرهای مختلف جامعه ایران کرده. "ظاهراً" کتابی است که نوشته شده برای یک مدد آدم بیسواند از دنیا بی خبر ولی تقریباً در طول این سالها آگاهانه یانا آگاهانه این شده تقریباً" زیر بنای اعتقادات مردم یا نظریات مردم ایران نسبت باینه او مخصوصاً "چیزی که واقعاً" اسباب تعجب و تاسف است اینست که حتی طبقه با صلاح روش فکر ما در ایران این مطالب این کتابرا، اگر جزئیات آنرا هم نبذرفت به بشنند، ولی آن ادعای اصلی را بدون تفحص و تفکر پذیرفتند و بعد هم یک مقدار وقتی روبرو شدند با پرتنی بعضی از آن حرفها شروع کردند و بعضی توجیهات تازه، مثلًا" برايش بوجود آوردند ولی وقتی بر میگردیم می بینیم که بطورکلی نظریه مردم ایران و مخصوصاً "مدرسه رفته ها و روشنفکرها در عرض این چهل سال گذشته از این سرچشم این کتاب آب میخورد.

سؤال : میخواستم فقط اشاره کنم که در مقدمه چاپ چهارم ، فکر میکنم ، نوشته شده که کسانی که راجع به مبدء و مأخذ این کتاب سؤالی دارند رجوع بکنند به مجله شرق و حتی شماره سال مجله شرق را هم میدهند ، اسمش شاید اشتباه باشد ، ولی در هر صورت منبع وماخذ را در چاپ چهارم میدهد ، همینطور که گفتید در این کتاب دالگورکی مرتب ادعاء میشود که دیانت بهائی را روسیه تزاری در ایران راه انداخت تا هم باعث تفرقه میان مسلمانها بشود وهم از آنها مهمنتر ، جاسوسی برای خودش دست و پا بکند اخیراً هم در آگوست ۱۹۸۳ دادستان کل انقلاب اسلامی بجرائم جاسوسی ادامه کارتشکیلات بهائی هارا ممنوع کرده تداوم این اتهام را در چه می بینید ، بچه دلیلی این اتهام جاسوسی در طی سالها ادامه پیدا کرده و تنها چیزی که عوض شده مثلًا" یک موقع جاسوس روسها بودند ، بعد جاسوس انگلیسها شدند ، بعد جاسوس امریکائی ها شدند و بهر صورت در نقش جاسوسی تغییر و تبدیل پیدا نشده .

آقای دکتر بنانی : این ارتباط دادن این گروه ، با یک عوامل و منافع خارجی است اینست وضعش ، بسته باینکه آن خطناکترین خارجی و یا بقول امروزیها شیطان بزرگ کی شناخته بشود اینها نوکر آن شیطان هستند ، هر قدر هم ضدو نقیصی در این مسئله پیش بباید ، اینها دیگر مطرح نیست ، یعنی صحبت از منطق که نیست ، وقتیکه در عین حال که اینها میگویند اینها ساخته روسیه تزاری بودند و اینها را به انگلیس هم می بندند ، خوب این هر بچه مدرسه رفته باشد بداند که روس و انگلیس در طول قرن نوزده دور قیب سرسخت بودند با همیگر در سیاست خود شان ، آنوقت اینها چطور در این موضوع چنین توافقی کردند و هر دو از یک آلت استفاده کرده اند ، این یک ذره بعقل جور در نمیاید

ولی هیچ وقت عقلانی نبودن مطرح نبوده. در این مسائل ولی اصل این قضیه و این بحثی که گروهی را بعنوان وجه المصالحة، بعنوان یک مترسکی یعنی آن چیزی که با انگلیسی به آن می‌گویند "سکیپ گوت" معرفی بشوند دیگر تاچه اندازه اتهاماتی که براینها زده می‌شود بچسبد یا نچسبد مطرح نیست، اصل قضیه بستن این اتهامات است بنا براین مادر مورد هر کدام از این اتهامات اگر حوصله داشته باشیم واقعاً "بخواهیم و انصاف بدھیم و حوصله کنیم میتوانم نگاه کنیم و به کند مطلب بررسیم که تاچه اندازه این اتهام وارد هست یا نیست. ولی برای آنکسی که این اتهامات را میزند چنین کنجکاوی و چنین تحقیق و چنین انصافی مطرح نیست و همین را تکرار می‌کنند و هر دفعه هم که تکرار شد دفعه بعد آسانتر می‌شود و اینهم خودش یک مسئله است واقعاً مبتذل یک مسئله یک اصل کلی هست که یک کار غلطی یا یک کار بدی را که ما بار اول کردیم شاید خودمان به قبح آن وارد هستیم و در درون خودمان هم یک شرمی داریم ولی دفعه پنجم و ششم که کردیم عادی می‌شود و آن نسلهای بعد ازما از آن قباحت اولیه اش هم اطلاعی ندارند. این برای چه هست که اینهمه مردم از پاسدار و از دادستان انقلاب و اینها باید با این قساوت بخودشان اجازه بدهند که از حقوق انسانی یک همنوع خودشان تجاوز بکنند اینها برای اینست که تمام این مسائل مطرح نشده در ذهن آنها، و پذیرفته شده است بعنوان یک اصلی که اگر درست نبود پس چرا پدر من می‌گفت، و چرا پدر جد من هم می‌گفت. اینطور تعصب وقتی بوجود می‌آید و هیچ اقدامی برای روشن کردن اصل و ریشه هایش نشود همینطور تشید می‌شود و یواش یواش مردم خودشان نا آگاهانه محکوم این تعصبات خودشان می‌شوند. ناصر خسرو در حدود شاید ۸۵۰ سال پیشتر وضع امروزی ما را روشن کرده و می‌گوید:

آنکس که نداند و ندانند که ندانند
درجہل مرکب ابدالدھر بماند

الان وضع ما در ایران و این گرفتاری ما جهل مرکب است همینطور هم داریم ترکیبیش را غلیظ تر و شدید تر می‌کنیم.

سوال: نشر فرهنگ انقلاب اسلامی اخیراً یک نشریه بزبان انگلیسی و در لاهه چاپ کرده و از جمله ادعاهایی که در این کتاب می‌شود اینست که بسیاری از مهره‌های اساسی رژیم سابق علی الخصوم ساواک بهائی بودند و بعنوان مثال از کسانی مثل هویدا، تیمسار خادمی، منصور روحانی و فرج رو پارسا و شاهپور راسخ، پرویز ثابتی و چند نفر دیگر یاد می‌کند. اگر عدم دخالت در سیاست از اصول مسلم دیانت بهائی است،

پس این عده چگونه در سیاست شرکت فعالانه داشتند و اصلاً آیا داشتند یا نداشتند.

آقای دکتر بنانی : این سوال چند بعد دارد اول از همه باید ماتحقیق بگذیم و به بینیم که همه اسمهایی که برده شد و باینها برچسب بهایی چسبانده شد آیا اینها واقعاً بهایی بودند و یا چگونه ارتباطی داشتند ، بنابراین این یک مسئله است ، دومی مسئله است که بر فرض ما دانه دانه اینها را هم بررسی کردیم و باین نتیجه رسیدیم که مابین این افرادی که اسم برده میشوند چند نفر هم بهایی پیدا نشوند ، آیا درست هست که مارفتار ناپسندیده چند فرد را دلیل تجاوز به یک جامعه سیصد و پنجاه هزار نفری بگیریم ، برای اینکه اگر اینکار صحیح باشد آنوقت بموازات آن شکی نیست که یک عده از این آدمهایی هم که مفسد فی الارض و مبارزبا خدا شناخته شده اند از طرف جامعه اسلامی ، اینها بهیچوجه ارتباطی با بهائیت که نداشتند هیچ ، خودشان هم مقرر و معترف به شیعه اثنی عشری بودند ، بنابراین رفتار اینها را دلیل قمع و قمع تمام شیعه های دنیا نمیشود دانست ، حالا بگذریم از این کلیات ، برسیم به فرد فرد این افراد اولاً یک مسئله هست و آن اینست که چون تقیه ممنوع شده در دیانت بهایی کسی که عمل "و مکررا" و علناً بگوید که من بهائی نیستم ، اینرا مرجعی نمیتواند بهایی بشناسد و اول از همه خود بهائی ها ، میماند این عده که اسم بردید مثل آقای امیر عباس هویدا یا مثلاً "تیمسار نصیری رئیس ساواک" در این سالهای اخیر اینها مکرراً در جاهای مختلف گفته اند که ما هیچ ربطی با جامعه بهائی نداریم . نصیری که هیچ چنین موضوعی را برایش مطرح نکنیم و نمیدانم که این سوء تفاهم از کجا پیدا شده که نصیری هم بهائی است ، هیچ وقت تازنده بود کسی اسم اینکه بهائی بوده رویش نگذاشت ولی هویدا را بدلیل اینکه پدر بزرگش بهائی بوده چنین برچسبی با و میزدند ولی پدر بزرگش بهائی بوده ، پدرش از دیانت بهائی رسماً استغفا داده و بیرون آمد و خود آقای هویدا هیچ وقت در طول عمرش هیچ ارتباطی با جامعه بهائی نداشته منتهی چون چنین نسبتی با و میدادند ، صلاح خودش میدانسته ، و پشت سر مرده الان حرف زدن شاید برای ما ایرانیها کار آسانی نباشد ، ولی آقای هویدا برای اینکه این اتهام را بایشان زندن ، در تمام طول قدرت خودش هر فرستی بدستش آمد که نشان بدهد که من نه تنها ارتباطی با جامعه بهائی ندارم و بلکه برضد منافع جامعه بهائی در ایران هستم اقدامات متعددی کرد .

سؤال : مثل چه ؟

آقای دکتر بنانی : مثل دستور انتقال اینها از خدمت بدولت در خوزستان ، اینها همه

مدارکش هست . در دولتهای مختلف ایران گاه گاه این مسئله پیش میآمد ، تنها فقط در زمان هویدا نبود . منتظری در زمان زما مداری بعضی آدمها ، کسی زیاد . متعارض بهائی نمیشد ولی اتفاقاً " در طول این سیزده سال نخست وزیری آقای هویدا در ایران بارها سختگیریهایی به بهائی‌ها شد که اسناد و مدارک آن هست بنا براین بهائی شمردن هویدا کاملاً یک مسئله واهم و ساختگی است . همین موضوع در باره عده دیگر از اینهایی که اسم برده : خانم فرج رو . پارسا که اصلاً بهائی نبوده ، آقای منصور روحانی وزیر آب و برق که باز خانواده اش بهائی بودند و خودش هیچوقت نبوده و نصیری که اصلاً نبوده و پرویز ثابتی در ساواک باز خانواده اش بهائی بودند ولی خودش نبوده می‌بینید که وقتی که عضویت جامعه بهائی یک جنبه صرفاً " درونی نیست ، یک ابراز این اعتقاد و ثبت‌نام برای تسجیل شدن دارد و شما می‌روید اسم خودتان را مینویسید آنوقت توی تشکیلات بهائی شما بعنوان بهائی شناخته می‌شوید ، اینها عملاء هویدا که هیچوقت به این مرحله نرسیده و نبوده و پرویز ثابتی هم که پدر و مادرش بهائی بودند این خودش رسماً " اسم خودش را از جامعه بهائی حذف کرده و یکی دو تا دریک مخصوصه بوده اند که نتوانسته اند از آن فرار کنند و آنرا قبول کرده اند ، اینها بلافاصله از طرف جامعه بهائی حذف شدند و اسمشان کنار گذاشته شده و در این اسمها که برده شما ، اسم آقای شاپور راسخ هم آمد ، آقای شاپور راسخ بمنظر من بهائی بوده و بهائی هست و بالاترین پستی که در دولت ایران داشته بعنوان مشاور درسازمان برنامه کار می‌کرده و در دانشگاه ، کوچکترین کاری که جنبه سیاسی داشته باشد نمی‌شود با و نسبت داد . این آدم یک متخصص جامعه شناسی و اقتصاد بوده و در سطح تخصص خودش خدمت کرده بکشور خودش و درنتیجه این خدمت بیک رتبه بالائی رسیده و من فکر می‌کنم که هر کسی را که در دوازه دولتی ایران کار کرده ، ما اینها را بعنوان مفسد با مغرض بشناسیم ، بمنظر من خیلی از انصاف دور است . بنا براین این موضوع همکاری بهائی‌ها با رژیم سابق یا دخالت در سیاست یک مسئله است که در رسیدگی به دانه دانه اتهامات روشن می‌شود و دانه دانه اینها قابل رسیدگی است .

سؤال : می‌گفتند که مثلاً " پرویز ثابتی با آنکه از خانواده بهائی است ولی خودش هیچوقت بهائی نبوده . آیا تاریخچه از اینها هست که بخاطر اینکه می‌خواستند شاغل شغل‌های مهمی باشند بهائی نشده اند یا بعد آنها را حذف کرده اند .

آقای دکتر بنانی : بعضی ها در این زمینه بوده یعنی موقعی که یک پست‌های سیاسی قبول کرده اند آمده اند و اسم خودشان را خط زده اند ، چون راه ترقی را برای خودشان

اینطور دیده اند و بهائی بودن را مانع ترقیات نمیگردند . این واقعیت نشان میدهد که بهائیت برای اینها آن معنای واقعی مطرح نبوده ، یک چیزی بود که یک اسمی ارشی آنها رسیده و چون برایشان هیچ اهمیت نداشته ، شاید آن کمالات انسانی را هم که قرار بوده در خودشان پرورانند ، پرورده نشده . ماهیچویت نمیتوانیم بگوئیم که یک جامعه بطورکلی اصلاً بی عیب است . چنین حرفی از منطق انسانی دوراست در بین بهائی ها هم خیلی ها بودند که دنبال مال و دنبال ترقی سیاسی دویده اند بطوریکه اگر ماندن در جامعه بهائی برای آنها یک محظوظی بوده خودشان را کشیده اند کنار .

سوال : از جمله نسبت های دیگری که به بهائی ها میدهد اشتراک زنها است مثلاً "ناسخ التواریخ و حتی کتاب آسیای هفت سنگ باستانی پا ریزی و خیلی منابع دیگر تصریحاً یا تلویحاً" براین عقیده اند که مقرر براین بوده که پیروان باب زنها خودشان را مشترکاً مالک باشند و یا مثلاً" عدد زیادی از بدشت بعنوان باغ ایپکور یادمیکنند دراینمرد چه نظری دارید .

آقای دکتر بنانی : اگر یک کمی آدم به تاریخ تحقیقی ادیان آشنا باشد می بیند که عین همین حرفه را برعلیه مزدک هم میزدند ، برعلیه کاتارها در اروپا و الوجنسین ها ، تمام این فرقه هایی که از طرف کلیسا سوار برقدرت ردد شدند یا خطرناک شناخته شده اند ، یک مقدار اتها مات شبیه بهم همیشه آنها بسته شده و این اشتراک در زن در مورد تمام اینها هست ، آنچه که عملاً درمورد بابی ها و بهائی ها صدق میکند اینست که نه تنها یک چنین حرفی نیست بلکه همه تعالیم اخلاقی در باره عفت و عصمت و اکید ترین نوعی که ما چه در دیانت زرداشتی ، مسیحی ، زردشتی ، اسلام می بینیم دراین ادیان هم هست و بهیچوجه دادن حقوق اجتماعی و سیاسی و تشریک یعنی شرکت کردن دراینها را معادل کردن با بی بندو باریهای اخلاقی و بی عفتی و بی عصمتی صحیح نیست و اینها هیچ بهم ربطی ندارد .

سوال : راجع به بدشت چطور

آقای دکتر بنانی : از این عده که جمع شدند آنجا چند شخصیت واقعی "برجسته توی آنها بوده که شاید از لحاظ واقعی" نبوغ شخصی و برگستگی فردی بزرگترین آنها همان طاهره ، قره العین ، بوده که زنی بوده است و موقعی که بحث باینجا میرسد که آیا بابی بودن یعنی چه ؟ یعنی که همان دنبال شرع اسلام را گرفتن با خرق آن شریعت

یعنی شکستن آن شرع و دست یا فتن به یک اصول تازه اجتماعی ، بحث باینجا که میرسد ، طاهره که معتقد به این آینده نگری و این نظم نوین بوده برای دراما تیزه کردن این موقعیت بالاخره تمام بحث که باینجا میرسد او عملاً " قادر را از سر خود ش برمیدارد درحضور مردها یعنی کنار میزند مثل اینکه مقید نیست به مقربات حجاب اسلامی یعنی بابی شدن برای او چنین مفهومی را دارد و درنتیجه یک عده از مردھای بابی هم که آنجا بودند اصلاً از بابی بودن خودشان منصرف میشود و یکنفر حتی گلوی خودش را هم میبرد که من اصلاً نه بینم این روز را بهتر است ولی اکثریت که با سرکردگی افرادی مثل میرزا حسینعلی نوری که بعدها به بهاء الله شناخته شد و قدوس اینها قبول میکنند و این موضعی که گرفته میشود در بدشت اینست که بله بابی بودن یعنی گذشتن از آن حدود شرع اسلامی و رسیدن بیک نظم تازه مورد قبول دیگران میشود پیشقدم در این قدم بزرگ شخص طاهره است که زن استثنای تاریخی نه تنها در تاریخ ایران بلکه در کمتر جای دنیا یک انسانی با این قدرت و شهامت و نبوغ دیده بشود که در بدترین شرایط یعنی واقعاً " نامساعد ترین شرایط هیچ وقت از آن هدف اصلی و از آن دید آینده که در نظر داشت هیچ وقت منحرف نشد .

سؤال : جالب است که برای بسیاری از تاریخ نویسان قره العین تقریباً " یک زن دیوانه ، شوریده ، آشفته ، شهوتران و بی بندو باز بوده

آقای دکتر بنانی : شوریدگی و آشفتگی و دیوانگی و اینها همه اش تعریف هایی است که روی یک معیارهایی باید باشد ، یعنی یک میزانی را ما قبول میکنیم و هر کسی که از روی میزان منحرف باشد بهر طرفی اورا به حد دیوانگی و شوریدگی قبولش میکنیم ، وقتی که میزان یعنی میزان آن جامعه سنتی اسلامی با تمام مرد سالاری خودش و با تمام محدودیتهای زن باشد ، البته در مقابل آن ، حرکات زنی که قادر خودش را جلوی مردھا برمیدارد دنبال درس و بحث میروند و با سواد میشود و با مردھا به مناظره و مکالمه واستدلال می نشینند . اینها یکنوع شوریدگی است .